

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای
از آسمان

کف

پایگاه
منتظران شهادت

محمدعلی آقامیرزایی



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما

برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان فاصله طولانی را باید پیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میدین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است،

معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت‌المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

**سازمان هنری و ادبیات
دفاع مقدس**

فصل اول



«اول جنگ، آموزش و سازمان‌دهی نیروها در گلف با من بود. نیرو می‌آمد، آموزش می‌دید، سازمان‌دهی می‌شد و به خط می‌رفت. حاج‌داود کریمی گفت: «این طوری نمی‌شود، نیروها خیلی مشکل دارند.»

دنبال کسی بود که سیدمحمد حجازی را معرفی کردند. او به سازمان‌دهی و من به آموزش پرداختم. از میان کلاه‌سبزه‌ها، تعدادی را برای آموزش آوردم. جزوه هم گرفتیم. آن‌ها تربیت‌یافته قبل از انقلاب بودند و موقع آموزش، به بسیجی‌ها بدوبیراه می‌گفتند. وضع مناسبی نبود. عراق، دوکوهه و پل‌ها را زده و راه‌ها بسته شده بود. عملاً سلاحی در اختیار ما نبود. از ابتدا هم در سپاه تسلیحات

نبود. بزرگان ارتش می گفتند اگر قرار باشد به سپاه آر.پی.جی بدهیم، فردا مشکل ایجاد می شود. با این تفکر، گرفتن تجهیزات از آن ها سخت بود.

نیروهایی که می آمدند، همه صفر بودند. اولین کسانی که با دو تا اتوبوس به گلف آمدند، همه لباس های سبز پوشیده بودند و ژ ۳ و آر.پی.جی داشتند. پرسیدند: «جبهه از کدام طرف است؟»
گفتم: «حالا بیاید داخل...»

گفتند: «نه، ما داخل کاری نداریم، آمده ایم یک ضرب عراقی ها را بیرون کنیم!»

گفتم: «حالا یک آبی به سروصورت تان بزنید...»

گفتند: «نه، همه چیز داخل اتوبوس مان هست.»

گفتم: «شب است، شما یک بلدچی می خواهید.»

علیرضا نادری، یکی از دانشجویان خط امام، قبلاً به گلف آمده بود که به جبهه برود. به او گفته بودم ما اسلحه و تجهیزات نداریم، این جا باید کار خدماتی مثل آشپزی و تی کشی انجام بدهی، قبول کرده بود. وقتی جماعت داخل اتوبوس را دید، یک دفعه آتشی شد. شروع به دادویی داد کرد و گفت: «من باید با این ها به جبهه بروم.»

گفتم: «این‌ها لا اقل اسلحه دارند.»

رفت یک کارد از آشپزخانه برداشت و گفت: «با همین می‌روم و می‌زنم یک عراقی را می‌کشم!»

خلاصه آن شب، هر چه با آن‌ها صحبت کردیم که این کار را نکنید، گفتند نه، ما باید همین امشب برویم. در این بین، بچه‌ها خیر دادند که عراق جاده آبادان را بسته و یک گردان پایین جاده مستقر کرده است. گفتم: «جاده بسته است، نباید بروید.»

گفتند: «نه، ما می‌رویم و جاده را باز می‌کنیم.»

اتوبوس‌ها را گل‌مالی کردند، یک بلدچی از ما گرفتند و رفتند. عراقی‌ها همان شب سه چهار تا موشک مالیوتکا به اتوبوس آن‌ها زدند. روز بعد که به منطقه رفتم، صحنه‌های دلخراشی دیدم. آن‌ها زیر لوله‌های نفت پناه گرفته بودند. چنان آتش سنگینی روی آن‌ها ریخته بودند که من تا به حال چنین آتشی ندیده بودم.»^۱

□

می‌گویند تمام مکان‌های خاص دارای روحند، ابنیه‌های

۱. مجید بهرامی اهل کرمان است. او مسئول آموزش گلف در آغاز جنگ بود. بهرامی از بنیان‌گذاران تیپ ثارالله ع به‌شمار می‌رود. خاطره از کتاب روایت زندگی حسن باقری، جلد اول

تاریخی، مکان‌هایی که در آن رویداد ویژه‌ای رخ داده است و نیز محوطه‌هایی که در آن، جنگ‌ها یا برخوردهایی صورت گرفته و آن محل، تحت تأثیر حضور و کارکرد افرادی خاص و پراز انگیزه و اعتقاد به باوری ویژه، جلوه‌ای در تاریخ یافته است. برخی از علما هم اعتقاد دارند که اثر وضعی و انرژی انسان‌ها بر محیط پیرامون‌شان تا ابد برجاست و همواره آدم‌ها تأثیر خود را از محیط خویش ثبت کرده‌اند. گاه این تأثیرات چنان چشمگیر و قدرتمند بوده که برای همیشه نقش خود را بر محیط خویش ثبت کرده‌اند و حتی بعد از گذشت سالیان هم می‌توان آن را حس کرد و جلوه‌ای از آن را دریافت.

حتی اگر قائل به چنین نظری نباشیم هم نمی‌توانیم انکار کنیم که برخی مکان‌ها روح ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند و ما اغلب از توضیح حسی که پیرامون آن محیط داریم، عاجز می‌مانیم. کافی است یک بار پا به مناطقی تاریخی مثل گنبد سلطانیه و مسجد شیخ لطف‌الله و یا مناطق جنگی هشت سال پایداری ملت ایران در برابر عراق در جنوب و غرب، مثل فکه، شرهانی، شلمچه، اروند، مسجد جامع خرمشهر و پایگاه منتظران شهادت (یا همان گلف) بگذاریم تا این حس را عمیقاً دریابیم و با تمام وجود لمس کنیم.

گزافه نیست اگر بگوییم در میان تمام مناطق و مکان‌های دفاع هشت ساله که به واسطه حضور و فعالیت بهترین فرزندان این دیار، روحی خاص گرفته‌اند و درخششی عمیق در احساسات ما می‌یابند، هیچ‌یک چون گلف بر جان و روان ما چنگ نمی‌اندازد؛ چرا که گلف تأثیر تاریخی مهمی در جریان جنگ هشت ساله گذاشته و مأمّن و محل آمد و شد عده‌ای از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین آدم‌های جنگ بوده است. آدم‌هایی که هر یک برای کشور و اعتقادشان، از جان مایه گذاشتند و جلوه‌ای اسطوره‌ای یافته‌اند.

وقتی در سی‌ویکم شهریور ۱۳۵۹، ارتش عراق یورش همه‌جانبه‌ای را برای ساقط کردن نظام نوپای جمهوری اسلامی و اشغال خوزستان از زمین و آسمان آغاز کرد، طولانی‌ترین جنگ معاصر در جهان رسماً کلید خورد؛ جنگی مهلک و نابرابر که به شهادت بهترین فرزندان خاک پاک ایران و کشته شدن سربازان عراقی انجامید.

با پیشروی لشکرهای مکانیزه عراق در طول مرزها، تجاوز به خاک ایران آغاز شد و در مدت زمان کوتاهی، نیروهای عراقی به نزدیکی اهواز مرکز استان خوزستان رسیدند. از جنوب و در محور شلمچه، خرمشهر را تهدید کردند و اگر مقاومت مردم

شهر نبود، در همان روزهای نخست، آن را اشغال می‌کردند. از شمال خوزستان تا نزدیکی دزفول پیش آمدند، قصر شیرین را ویرانه کردند و چون جغد شومی بر ویرانه شهرها و روستاهای ایران سایه انداختند.

در این آشوب که مثل گردبادی خوزستان را در نور دیده بود، مردم به همراه نیروهای نظامی موجود، با هر چه داشتند، به دفاع برخاستند و جلوی یورش مرگبار لشکرهای عراقی را گرفتند. جوانان شهرهای دیگر هم در قالب گروه‌های چند نفره سپاهی و داوطلب، خود را به خوزستان رساندند تا به سهم خود نقشی در دفاع از ایران و انقلاب ایفا کنند. آن‌ها خود را به سپاه اهواز که آن روزها پایگاهش ساختمانی در فلکه چهارشیر بود، می‌رساندند. همه سر درگم و آشفته، به دنبال راهی برای متوقف کردن ماشین جنگی عراق بودند. اهواز، زیر بمباران مستقیم آتشبارهای عراقی قرار داشت و آسمان، جولانگاه هواپیماهای عراقی بود.

در شرایطی که مدافعان، گروه گروه به اهواز می‌آمدند تا برای جنگ به خطوط نخست هدایت شوند، نیروهای مستقر در ساختمان سپاه اهواز، نه تنها جوابگو نبودند که با ازدحام نیروها، عملاً در حالت فشار مضاعف و انفعال قرار داشتند. در چنین

شرایطی، شدیداً نیاز به پایگاهی برای سازماندهی نیروهای داوطلب و سپاهیان دیگر شهرها احساس می‌شد.

«به محض شروع جنگ، به سپاه اهواز در فلکه چهارشیر، محل آقای علی شمشانی، فرمانده سپاه خوزستان رفتیم. آنجا به درد ستاد نمی‌خورد. چون جای محدودی بود و مرتب بمباران می‌شد. در آن مدت هم سه بار بمباران شد. آن موقع، حتی احتمال سقوط شهر هم وجود داشت. گفتیم برویم جایی که خارج از شهر باشد. با شمشانی رفتیم گلف را پیدا کردیم. گلف از شهر فاصله داشت. یک‌سری از دوستان، مثل داوود کریمی و حسن باقری را آنجا مستقر کردیم.»^۱

قبل از انقلاب، آمریکایی‌های شاغل در شرکت نفت، برای پر کردن اوقات فراغت خود در تأسیسات پشتیبانی شرکت نفت، مکان‌هایی را متناسب با فرهنگ خودشان در شهرک‌های مسکونی ساخته بودند؛ مثل نپوساید اهواز. برای همین، محوطه وسیعی را در کنار جاده اهواز-ماهشهر انتخاب کردند و علاوه بر ساختمان اصلی بالای تپه، به استناد نقشه‌های موجود، ۹ زمین چمن گلف

۱. محسن رضایی. به نقل از کتاب: روایت زندگی حسن باقری، جلد اول، به کوشش سعید علمیان، انتشارات مؤسسه شهید حسن باقری، چاپ اول، دی ۱۳۹۰

و فوتبال را آماده کرده بودند که عملاً از یکی از آن‌ها بهره‌برداری شد و بقیه، از جمله استخر و سایر تأسیسات، به علت همزمانی با پیروزی انقلاب، نیمه‌تمام به حال خود رها شد. تنها زمین چمن قابل بهره‌برداری و محوطهٔ دور میدان که با خاک مخصوص پوشیده شده بود، در سمت چپ در ورودی گلف قرار داشت. در کنار زمین چمن، چندین بشکه خاک قرمز رنگ مخصوص پیست دو و میدانی که از آمریکا وارد کرده بودند، وجود داشت.

ساختمان و تأسیسات باشگاه گلف، در دوران اوج انقلاب، به خاطر وابستگی رژیم به آمریکا، دچار آتش‌سوزی شد و به‌خصوص تأسیسات آن آسیب جدی دید. حتی بعدها هم در زمان جنگ، آب و برق آن همیشه مشکل داشت.

پس از پیروزی انقلاب و فعالیت خلق عرب در بمب‌گذاری خطوط لوله و تأسیسات نفتی، در جلسه‌ای، مهندس تندگویان وزیر وقت نفت و فرماندهی سپاه خوزستان، به توافق رسیدند که سپاه، حفاظت از لوله‌ها و تأسیسات نفتی را به عهده بگیرد. به همین منظور، ساختمان گلف در اختیار سپاه قرار گرفت و لجستیک سپاه خوزستان، آماده‌سازی و تعمیرات آن را شروع کرد. هنگام بهره‌برداری برای حفاظت از تأسیسات نفتی، جنگ در گرفت

و روز هفتم مهر، به پیشنهاد (شهید) حسین علم‌الهدی، محسن رضایی و علی شمخانی با عده‌ای از پاسداران، این پایگاه را دیدند و برای هدایت جنگ مناسب یافتند.

پایگاه گلف، به دلیل ناشناخته بودن و نزدیکی به فرودگاه اهواز و قرار داشتن در پناه کوه و موقعیت جغرافیایی مناسب، به عنوان مرکز فرماندهی و هدایت جنگ سپاه پاسداران جنوب در نظر گرفته شد و به نام «پایگاه منتظران شهادت» نام‌گذاری شد. فرماندهان سپاه از آن روزها هنوز هم یاد می‌کنند:

«هفتم مهر ۱۳۵۹ گلف را گرفتیم. فرمانده محورها برای جلسات به گلف می‌آمدند و گزارشی از وضعیت نیروهایشان می‌دادند. حسن باقری قدرت نوشتن داشت و گزارش‌ها را می‌نوشت. بعد همه این گزارش‌ها را جمع‌بندی می‌کرد. معینان آدم خجالتی و کم‌صحبتی بود. او جانشین حسن باقری شد.»^۱

داوود کریمی به عنوان فرمانده ستاد عملیات جنوب و حسن باقری به عنوان مسؤوول واحد اطلاعات عملیات، در گلف مستقر شدند و بلافاصله کار خود را آغاز کردند. فرماندهان در زمان جنگ، فرصتی برای پرداختن به امور رفاهی پایگاه نداشتند. آن‌ها

۱. دربابان علی شمخانی. به نقل از کتاب: روایت زندگی حسن باقری، جلد اول

عقیده داشتند که باید در سختی‌ها با رزمندگان شریک باشند و برای همین، تنها قسمت مخابرات، به خاطر وجود تجهیزات مخابراتی، یک کولر گازی داشت.

نیروهای پراکنده‌ای که از گوشه و کنار برای دفاع به جنوب اعزام می‌شدند، به این پایگاه آمده و علاوه بر اسکان موقت و توجیه و تسلیح، هر یک به جبهه‌ای خاص هدایت می‌شدند. «دانشجوی دانشگاه تهران بودم و مسؤول انجمن اسلامی. با رفتن ما به جبهه موافقت نمی‌کردند. برای خودم و علیرضا عندلیب، معرفی‌نامه نوشتم و مهر و امضا کردم.

بعد از ظهر روز بعد، با علیرضا عندلیب رفتیم ایستگاه راه‌آهن تهران و در آن آشفته‌بازار، بدون بلیت به صورت قاچاقی وارد واگن زهوار در رفته قطار درجه سه شدیم... نزدیک ظهر روز بعد، قطار در ایستگاه اهواز متوقف شد و مسافران پیاده شدند. از ایستگاه که بیرون زدیم، سراغ مقر سپاه اهواز را گرفتیم. به ما گفتند محل سپاه فلکه چهارشیر است. جلوی یکی از تاکسی‌های پیکان را گرفتیم. در حاشیه فلکه چهارشیر از تاکسی پیاده شدیم و یک‌راست رفتیم داخل ساختمان سپاه. گفتند باید بروید به پایگاه منتظران شهادت یا همان قرارگاه گلف. پرسیدیم چرا به آن‌جا می‌گویند گلف؟ گفتند

قبل از انقلاب آن جا باشگاه گلف بوده است ...

القصه، ماشین دیگری کرایه کردیم و این بار راهی جاده ماهشهر شدیم. همین که وارد قرارگاه درندشت گلف شدیم، از آن جا که به شدت گرسنه بودیم، داخل ایستگاه صلواتی، با مقداری نان لواش و خرما دلی از عزا درآوردیم و بعد هم رفتیم سمت اتاق اعزام نیرو و حکم هامان را تحویل متصدی آن جا دادیم.

مسئول اعزام نیرو، آقای سیدمحمد حجازی پاسدار اعزامی از اصفهان بود. عندلیب هم اصفهانی بود. این دو نفر، ظرف چند دقیقه با هم گرم گرفتند. آقای حجازی از ما پرسید می خواهید کجا خدمت کنید؟ گفتیم می خواهیم برویم خرمشهر. پرسید از کجا آمده اید؟ گفتیم انجمن اسلامی دانشگاه تهران. حکم را گرفت و گفت بروید گشتی توی حیاط بزنید تا تکلیف شما را روشن کنم. دو ساعت بعد که مراجعه کردیم، اسماعیل دقایقی را دیدیم؛ از بچه های انجمن اسلامی دانشگاه تهران. گویا اسم ما را توی لیست اسامی در اعزام نیرو دیده بود و دنبال مان می گشت. همین که ما را دید، خیلی صمیمی نزدمان آمد و پرسید کی به اهواز آمده اید؟ گفتیم چند ساعتی است. گفت حالا کجا می خواهید بروید؟ چرا خرمشهر؟ گفتیم دشمن به آن جا حمله کرده و دارد مردم را قتل عام

می‌کند. گفت: «مگر فقط مردم آن‌جا دارند قتل عام می‌شوند؟ جاهای دیگری هم در خوزستان است که دشمن حمله کرده.» اسماعیل از آن‌جا که با سوابق قبلی ما آشنا بود، دانسته‌هایش را به بچه‌های اعزام نیرو ارائه کرد. همین امر باعث شد آن‌ها با اعزام من و عندلیب به خرمشهر مخالفت کنند. هر چه اصرار کردیم، کسی گوشش بدهکار نبود. می‌گفتند به جای رفتن به خرمشهر، بیایید در کلاس آموزش خمپاره که قرار است برادران ارتشی به زودی دایر کنند، شرکت کنید...

بعد از یک هفته، دوره اول کلاس‌ها تمام شد. بیشتر اعضا اعزام شدند، جز ما دو نفر... اواخر مهر ۵۹ متوجه شدیم اسماعیل دقیقی از طرف علی شمشخانی به سمت فرماندهی سپاه شهر سوسنگرد منصوب شده. قبل از این که به سوسنگرد برود، آمد سراغ ما و گفت شما هم بیایید برویم آن‌جا. گفتیم باشد، حالا که این طور است، ما هم با تو می‌آییم سوسنگرد.^۱

گلف از همان ابتدا با ترکیب نیروهایی مؤمن و معتقد به تغییر موازنه جنگ، با الهام از فکر جوان و شجاعت، به سرعت تبدیل به

۱ کالک‌های خاکی؛ خاطرات محمدعلی عزیز جعفری، به اهتمام گلعلی بابایی، انتشارات سوره مهر، چاپ اول

نقطهٔ کانونی جنگ در میان نیروهای داوطلب و مردمی شد. تشکیل اتاق جنگ و فعال شدن اطلاعات عملیات، اعزام نیرو، تشکیل واحدهای جنگ، حضور مسئولان نظام و تصمیم‌گیری‌های مهم جنگ از جمله تغییر استراتژی جنگ، از مشخصات اصلی پایگاه منتظران شهادت بود.

«گلف که از سوی فرماندهان، پایگاه منتظران شهادت نام‌گذاری شده بود، توسط برادران رحیم صفوی، غلامعلی رشید و حسن باقری اداره می‌شد. برنامه‌ریزی اصلی هم در همین مکان انجام می‌شد. گلف با حضور فرماندهان کارآمد - با روحیهٔ معنوی و تجربهٔ کافی - که از نظر نظامی قوی‌ترین فرماندهان جنگ محسوب می‌شدند، می‌توانست نقش خود را در جنگ به خوبی ایفا کند. برادر یوسف کلاهدوز قائم‌مقام سپاه، تا شکست حصر آبادان در جنگ حضور فعال داشت و پس از شهادت او، برادر محسن رضایی به فرماندهی کل سپاه منصوب شد و در صحنهٔ جنگ حضور پیدا کرد. متعاقب آن، برادر علی شمشانی که آن زمان فرمانده سپاه خوزستان بود، به عنوان قائم‌مقام سپاه و برادر رحیم صفوی فرمانده عملیات جنوب، به مسئولیت واحد طرح و عملیات ستاد مرکزی سپاه منصوب شد.

اولین فرمانده عملیات گلف، داوود کریمی و اولین فرمانده و بنیانگذار اطلاعات عملیات، برادر حسن باقری بود. داوود کریمی پنج ماه اول جنگ، این مسؤلیت را داشت. او فرمانده سپاه تهران شد و رفت. پس از آن، آقارحیم فرمانده عملیات، برادر رشید جانشین او و برادر حسن مسؤل اطلاعات عملیات بودند. آقارحیم شش ماه در این مسؤلیت ماند و از مهر ۱۳۶۰ به عنوان مسؤل طرح و عملیات ستاد مرکزی سپاه معرفی شد. پس از آن، برادر رشید به عنوان فرمانده عملیات جنگ و برادر حسن به عنوان جانشین معرفی شدند. گلف با این ساختار و فعالیت، روز به روز باتجربه‌تر و قوی‌تر شد. این ستاد که از دهلران تا رأس البیشه در منتهی الیه جزیره آبادان را مدیریت می‌کرد، توانست در مدت کوتاهی، در جبهه‌ها انسجام به وجود آورد.

این سه فرمانده، علاوه بر این که در روزهای دوشنبه و چهارشنبه، با حضور فرماندهان جبهه‌ها، در جلسات منظمی شرکت داشتند، در خط مقدم هم حضور پیدا می‌کردند. ما آن‌ها را بیشتر در مناطق و صحنه‌های مقابله با دشمن ملاقات می‌کردیم و گاه هم در مواقعی که به گلف می‌رفتیم...

اولین بار پاییز ۱۳۵۹ بود که به این پایگاه آمدم. جنگ شروع

شده بود و متجاوزین در بسیاری از جبهه‌ها از مرز گذشته بودند و به خاک جمهوری اسلامی وارد شده بودند. خرمشهر در حال سقوط و آبادان در محاصره بود. دشمن در مدت ۵ روز، از مرز شرفانی تا پل نادری روی رودخانه کرخه، به عمق ۱۰۰ کیلومتر و تا نزدیکی اندیمشک و دزفول جلو آمده بود. دزفول خط مقدم جبهه شده و شوش زیر آتش خمپاره و توپ بود. جاده اصلی اندیمشک-اهواز غیرقابل تردد بود. تانک‌ها تا نخلستان‌های حمیدیه در ۲۵ کیلومتری غرب اهواز پیشروی کرده بودند و از جنوب اهواز نیز به ۱۰ کیلومتری شهر رسیده بودند. اهواز زیر آتش بود و متجاوزین در دُب‌حردان، در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی شهر مستقر شده بودند.

اولین بار بود که به استان خوزستان می‌آمدم. از میدان چهارشیر در شمال شرقی اهواز گذشتیم. یک کیلومتر بعد از میدان، در جاده ماهشهر، از دور تپه‌ای در سمت چپ جاده دیده شد. یکی دو کیلومتر جلوتر، پایگاه گلف پیش روی مان بود که در کوچک و باریک آن به جاده ماهشهر باز می‌شد.

به همراه چند نفر دیگر، از راه رسیده بودیم. داخل شدیم. ساختمان اصلی پایگاه، روی تپه قرار داشت. جلوی تپه، جاده‌ای

از راست روی تپه می‌رفت و از چپ برمی‌گشت و می‌خورد به جاده‌ای که به درِ ورودی راه داشت. ماشین یک‌راست رفت پایین تپه که ساختمان سنگی روی آن قرار داشت.

پیاده رفتیم به طرف ساختمان که سمت راست‌مان بود و سمت چپ یک سکوی نیم متری قرار داشت که سرتاسر کشیده شده بود و پایین‌تر از آن، پر بود از درختانی که جنگل مانند، در میان جاده‌ای که از یک طرف می‌آمد و از طرف دیگر سرازیر می‌شد، محصور بودند.

باید از پله بالا می‌رفتیم. در کنار پله‌ها، راهروی کوچکی بود که جلوی آن پرده کشیده بودند و یک نفر همان جا نگهبانی می‌داد. همان روز فهمیدم که مرکز اصلی هدایت جنگ سپاه در جنوب، در زیر همین راه‌پله و زیرزمین ساختمان اصلی قرار دارد. از پله‌ها بالا رفتیم. سمت راست، محوطه‌ای بود که اتاق‌هایی در کنار آن قرار داشت و سمت چپ، نمازخانه پایگاه بود.

تصمیم گرفته بودم از کردستان به جنوب بیایم که مرکز ثقل جنگ بود و عمده قوای دشمن، تجاوز خود را به این منطقه جغرافیایی که مرکز اصلی اقتصاد بود، شروع کرده بودند. شنیده بودم که در جنوب، عمده قوای ایران در برابر دشمن صف‌آرایی

کرده‌اند. نخبگان نیروهای مسلح، مخصوصاً فرماندهان ارشد سپاه را که می‌شناختم و یا آوازه آن‌ها به گوشم خورده بود، آن‌جا تمرکز پیدا کرده بودند و دنبال آن بودم به یکی از جبهه‌های فعال اعزام شوم تا رودرویی با دشمن را تجربه کنم.

از بعضی دوستان که می‌شناختم، تحقیق کردم که وضع جبهه‌ها چه‌طور است و کجاها می‌شود رفت. آن‌ها جبهه‌های اهواز، شوش، دزفول، سوسنگرد، حمیدیه، دارخوین و آبادان را پیشنهاد کردند. تأکید بیشتر آن‌ها بر ذوالفقاریه آبادان بود که در شمال رودخانه بهمن شیر قرار داشت و بعدها عملیات ثامن‌الائمه همان‌جا انجام شد. متوجه شدم تفاوتی نمی‌کند به کجا بروم، زیرا ساختار مناطق جنگی به نحوی بود که با یک ستاد منظم و فعال در گلف، با فعالیت حساب شده و حضور فرماندهان جنگ و سرکشی مداوم آن‌ها به خطوط مقدم و یک بولتن خبری، جبهه‌ها به هم پیوند خورده بود.^۱

همزمان با گسترش یگان‌ها و تشکیل اردوگاه‌های جدید، گلف از نخستین روزهای جنگ تا پایان دفاع هشت‌ساله، همیشه کانون مهمی در تصمیم‌گیری‌های جبهه‌ها بود و از فرماندهان دسته‌ها و

۱. جزایه؛ خاطرات سردار فتح‌الله جعفری، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۴، صص ۱۴-۱۰

گروه‌ها تا مسؤولین عالی‌رتبه نظام، همواره در نشست‌ها و جلسات این پایگاه، سیاست‌های کلی دفاع را ترسیم می‌کردند. در ابتدای جنگ، هم بنی‌صدر به عنوان رییس‌جمهور و مخالف حضور سپاهیان در جبهه و هم آیت‌الله بهشتی به عنوان مدافع نیروهای انقلابی و مردمی، به گلف رفت‌وآمد داشتند.

«ما از غرب به جنوب آمده بودیم و در جبهه دارخوین و مارد بودیم. جاده ماهشهر تنها مسیر خشکی بود که سپاه اسلام از آن تردد می‌کرد. در پایگاه منتظران شهادت (گلف)، قرارگاه کربلای امروز، قرار بود با دیگر رزمنده‌ها گردانی را تشکیل دهیم و به آبادان برویم و فرمان امام علیه‌السلام را محقق کنیم.

در روز سی‌ونهم جنگ، چند اتفاق رخ داد؛ برد توپخانه عراق تا پایگاه منتظران شهادت رسید، منتها به دلیل عدم وجود دیده‌بان، نمی‌توانستند نقاط مدنظر را هدف قرار دهند؛ در صد متری تجمع ما، به‌طور دائم گلوله توپ‌های عراقی به زمین می‌خورد.

شهید حسن باقری سرپرست گروه‌ها را جمع کرد. در آن روز، از چند شهرستان نیرو آمده بود. ما را در جبهه‌های دیگر توزیع نکردند، تا جمع شویم و یک گردان بشویم. گروه‌ها آن زمان با تعداد اندک ده نفره یا بیست نفره بودند. گروه ما ۸۴ نفر از گچساران بود که در

دارخوین بودیم و بر اساس فرمان امام می خواستیم به آبادان برویم. شهید کلهر ۵۰ نفر از کرج و غرب استان تهران آورده بود، سردار امیرعلی امیری ۵۰ رزمنده از استان فارس آورده بود، ۴۶ رزمنده را شهید بزاززاده از دزفول آورده بود و علی قاسمی ۱۶ رزمنده از جزیره خارک به همراه داشت.

حسن باقری جلسه‌ای تشکیل داد و خبر سقوط یکی پس از دیگری شهرها داده شد. خرمشهر سقوط کرد، بستان سقوط کرد، هویزه در معرض سقوط است، سوسنگرد سقوط کرده بود، حمیدیه و... در معرض سقوط بودند، آبادان در محاصره قرار داشت و عراق تا ۱۰ کیلومتری اهواز پیشروی کرده بود. ساعتی بعد خبر رسید آقای بنی صدر قصد صحبت با رزمنده‌ها را دارد.

در نمازخانه طبقه دوم جمع شدیم. بخشی از صحبت‌های وی این بود که برای چه به جبهه آمدید؟ شما دانش نظامی ندارید و آموزش نظامی ندیده‌اید و تجهیزات نظامی هم ندارید و دست‌وپاگیر ارتش هستید. تمام این حرف‌ها، برای طفره رفتن از نان، آب، غذا و تدارکات بود. ایشان از دادن اسلحه و مهمات برای مجاهدت در راه خدا دریغ می‌کرد. فضای جلسه، فضایی شکننده و سنگین بود.

درگوشی با دوستان هماهنگ کردیم که زمان خروج بنی صدر، همدیگر را هل دهیم تا از چند پله زمین بخورد و دست و پایش بشکند! این چنین شد، اما ایشان با کمک محافظین از این مکان رفت.

خبر رسید شهید بهشتی قرار است نماز را اقامه کند و در بین دو نماز با رزمنده‌ها صحبت کند. شهید بهشتی در بین دو نماز ایراد سخن کرد، با این مضمون که ای کاش می‌شد من هم همانند شما در رکاب امام سلاح به دست می‌گرفتم و در سنگر مقابل دشمن می‌جنگیدم. چهره روحانی و نورانی ایشان، چنان روح قرآنی به جلسه داد که حال و هوای همه حضار تغییر کرد.

گفتند ساعت ۲ امام برای مردم پیام دارد. اطلاع دادند آماده شدن ماشین تا شب طول خواهد کشید، چرا که به تعداد گردان‌هایی که تشکیل می‌شد، ماشین وجود نداشت. ساعت ۲ بعد از ظهر رادیو، پیام امام را پخش کرد، با این مضمون که چنان سیلی به گوش صدام خواهیم زد که دیگر از جایش بلند نشود.

عزیزی به من گفت نکند اخبار جنگ به امام نمی‌رسد؟! در حالی که شهرها در حال سقوط است، امام این‌گونه رجز می‌خواند. من گفتم امام از خودشان چیزی نمی‌گویند، امام تفسیر قرآن می‌کند،

و چنان ساده بیان می‌کند که همه درک کنند. امام برای فهم ما تفسیر ساده قرآن را بیان می‌کنند و از خود چیزی نمی‌گویند.»^۱

۱. سردار علی فضل‌ی، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

۲ فصل دوم

از روزهای آغازین جنگ، فرماندهان در گلف به عنوان ستاد عملیات جنوب، شروع به تشکیل قسمت‌های مختلف، سازماندهی و جذب و هدایت نیروها کردند. شورای فرماندهی سپاه خوزستان، به فرماندهی علی شمخانی، نقش اساسی خود را ایفا کرده و طی جلسه‌ای، چند کمیته از نیروهای بومی و اعزامی، مسئولیت‌های اولیه را به عهده گرفتند. مسئولیت واحد عملیات بر عهده داوود کریمی و معاونتش: طاهر طاهری‌فر، تدارکات: اسماعیل دقایقی، اعزام نیرو: سیدمحمد حجازی، رابط توپخانه: سیدعلی علم‌الهدی، اطلاعات عملیات: حسن باقری، مخابرات:

سیدمصطفی قدسی مآب و آموزش را مجید بهرامی به عهده گرفتند.

«بعد از ظهر سوم آبان به اهواز رسیدیم. اهواز خلوت شده بود و باقیمانده مردم در حال ترک شهر بودند. شهر کاملاً حالت جنگ زده داشت. البته از حوالی دزفول، جاده این طور بود. چون دشمن روی ارتفاعات رادار آمده بود و بسته و گریخته جاده را می زد. از اندیمشک به بعد، به خودروهای معمولی اجازه نمی دادند از جاده اصلی تردد کنند. به سپاه خوزستان در میدان چهارشیر اهواز رفتیم. از وسط راه، برای همراهانم زمینه چینی کرده بودم که من اهل کار پرسنلی نیستم. از همان جا با لباس سپاه، فانوسقه، خشاب و تفنگ، حالت رزمنده به خودمان گرفتیم. به پایگاه منتظران شهادت رفتیم. گلف بسیار بی سر و سامان و به هم ریخته بود. وقتی وارد آن جا شدیم، اخوی ام از پله ها پایین می آمد که برود. احوال پرسی کردیم.

خودمان را به قسمت پرسنلی معرفی کردیم. مسؤول اعزام نیرو آقای [سیدمحمد] حجازی بود. ایشان گفت خیلی کار داریم. غروب نماز خواندیم. به رفقا گفتم که کارم با شما تمام شد، شما بروید به کارتان برسید و مرا رها کنید. هر چه گفتند تو مأموریت

داری، گفتم مأموریت دیگر چیست، الان جنگ است، چهار نفر با سه نفر فرقی ندارد. آن شب، با آن‌ها خداحافظی کردم. شرایط گلف در آن روزها عجیب و غریب بود. فرض کنید یک دفعه ۵۰۰ نفر نیرو با هم می‌رسیدند و هیچ غذایی نبود. مثلاً ظهر نان خشک با یک تکه پنیر به آن‌ها می‌دادند که بخورند و سیر شوند. از جهت لباس، اسلحه و استراحت هیچ سروسامانی نداشتند.

گلف یک راهرو با دو سه اتاق بود که اتاق اطلاعات عملیات، اتاق وضعیت و بیسیم در راهروی کوچکی بود. در طبقه بالا، سالن نمازخانه، اعزام نیرو، تدارکات و... بود. شب که می‌شد، رزمنده‌ها گوش تا گوش می‌خوابیدند و جا برای رد شدن نبود. ساعت ده یازده شب می‌خوابیدند و قبل از اذان صبح هم بیدار می‌شدند. بندگان خدا، چهار پنج ساعت خواب گیرشان می‌آمد. هر گوشه یک کلاسی در حال برگزاری بود. مثلاً از ارتش عده‌ای آموزش می‌دادند. یا بچه‌های قدیمی سپاه که آموزش دیده‌ی کردستان بودند، در گوشه‌ای نحوه‌ی استفاده از موشک تاو، دراگون، نارنجک، تخریب، پیاده، کمین، خمپاره و نقشه‌خوانی و همه چیز یاد می‌دادند. در این چند روزی که آن‌جا بودیم، همه آموزش‌ها را می‌دیدم. مثلاً ۸ ساعت کلاس خمپاره می‌رفتم. چیزهایی را هم

که بلد بودم، نمی‌رفتم.

مجید بهرامی مسؤول آموزش بود. تعدادی از بچه‌ها را جمع کرده بود و آموزش می‌داد. به اخوی گفتم: «از پرسنلی آمدم، ولی می‌خواهم به کارهای عملیاتی بروم.» یکی دو روز سوسنگرد بودم. به اطراف آشنا شدم و به اهواز برگشتم. در گلف به اطلاعات عملیات کمک می‌کردم و یک هفته آموزش دیدم. تقریباً در آن دوره، چهار ماه جبهه بودم. در این چهار ماه، مدتی به سوسنگرد و مدتی هم به آبادان رفتم. قبل از محاصره سوسنگرد، یک هفته‌ای با بچه‌های اطلاعات عملیات و چند نفر از عرب‌های محلی به شناسایی می‌رفتیم. شهید حسن باقری به در و دیوار گلف تابلو زده بود که هر خبری در جبهه اتفاق می‌افتد، به مسؤول اطلاعات عملیات اطلاع بدهید. ایشان افرادی را به عنوان مسؤول اطلاعات عملیات جبهه‌ها گذاشته بود. آن روزها مسؤول اطلاعات از بچه‌های محلی همان جا بودند. مثلاً در حمیدیه علی ناصری، در آبادان احمد امیری (پناهی)، در خرمشهر احمد فروزنده و در سوسنگرد یک دوره‌ای احمد کریمی، بعد از او مهدی زین‌الدین و سیدعلی حسینی بودند.»^۱

۱. محمد افشردی (باقری)، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

با فعال شدن گلف، ارتباط مخابراتی و مکتوب محورها در ابعاد مختلف برقرار شد. فرماندهی بعضی محورها مشخص بود و محورهایی، به دلیل شکل‌گیری جبهه جدید در یکی دو ماه آغاز جنگ، به تدریج فرماندهان خود را شناختند. ارتباط مخابراتی با تهران و محورها برقرار شد و تأسیسات عمرانی از جمله حمام و دستشویی، چند کانتینر، بهره‌برداری اتاق‌های اطراف ساختمان اصلی و اصلاح شبکه برق و یک کانتینر خدماتی شامل دستگاه لباسشویی و اطوی بخار پشت حمام که از زمان آمریکایی‌ها به جا مانده بود، توسط مهندس حمید مالمیریان انجام گرفت. راه‌اندازی بهداری، سالن نمازخانه و اجتماعات و استراحت نیروهای اعزامی، مدیر داخلی، آشپزخانه، انتظامات و... از اقدامات بعدی بود.

گزارش‌های منظم تیم‌های شناسایی و مسئولان خطوط درگیری، منظم‌تر از قبل به اتاق نقشه و وضعیت ارسال می‌شد و دورنمایی درست از وضعیت عمومی جبهه‌ها در اتاق نقشه شکل می‌گرفت. فرماندهان در اتاق نقشه گلف، از بسیاری از مسئولین محورها نسبت به جبهه‌های خودشان توجه‌تر بودند.

«جنگ که شروع شد، هر کسی از يك جایی آمد. من به همراه نیروهایی از فارس وارد اهواز شدم. قرار بود که افراد را به دزفول

بیرم و آن‌جا وارد جنگ بشویم. برای رفتن به دزفول، از اهواز نامه می‌گرفتیم و هماهنگ می‌کردیم. لذا نزد داوود کریمی رفتیم. گفت: «دارند خود اهواز را می‌گیرند، شما دارید می‌روید دزفول؟» همزمان، آقای [رحیم] صفوی هم از کردستان آمد و تقسیم کار شد. قرار شد آقای صفوی از دارخوین به پایین بروند و مانع پل زدن عراقی‌ها بشوند. اما قبل از رسیدن آن‌ها، عراقی‌ها پل زده و عبور کرده بودند، ولی ما توی شُمریه موفق شدیم جلوی پل زدن دشمن را بگیریم. وقتی مرکز فرماندهی جنگ به گلف منتقل شد، ما به گلف رفتیم. دیدیم يك جوان لاغراندازی، يك چهارپایه زیر پایش گذاشته و روی دیوار نقشه می‌چسباند. پیش خودم گفتم: «دل‌شان خوش است آمده‌اند جنگ! جنگ، تفنگ و نیرو می‌خواهد!» تا آن موقع، شهید حسن باقری پشتش به ما بود. وقتی برگشت، دیدیم يك جوانی است که حتی محاسنش هم کامل نشده. او راجع به جبههٔ فارسیات با من صحبت کرد. از تحلیل‌هایش دربارهٔ نقش اطلاعات عملیات، فهمیدم عجب آدم فهمیده‌ای است. به من گفت: «شما هر روز يك گزارش به من بدهید تا ما در جریان جزئیات فارسیات باشیم.» او اطلاعاتی را که ما از فارسیات می‌دادیم، روی نقشه آورد. بعد

دست ما را گذاشت در دست بچه‌های خراسان. آقای بابارستمی و ما را با هم الحاق داد. آن‌ها جلوی نورد اهواز، جبهه تشکیل داده بودند و ما هم در فارسیات مستقر بودیم. چون از هم خبر نداشتیم، به طرف همدیگر تیراندازی می‌کردیم و فکر می‌کردیم که به عراقی‌ها تیراندازی می‌کنیم. آن‌جا فهمیدیم حسن باقری در همان اتاق همه چیز را می‌بیند، در حالی که ما در صحنه نمی‌دیدیم. از آن روز به بعد، هر روز گزارش کارمان را به صورت منظم به حسن باقری می‌دادیم.»^۱

اطلاعات مربوط به محورها، به همراه گزارش شناسایی نیروهای داوطلب و بومی که تا نزدیکی دشمن نفوذ می‌کردند و مشاهدات عینی خود را ثبت می‌کردند، وضعیت عمومی جبهه‌ها را برای فرماندهان گلف روشن کرد. کار اطلاعات عملیات مثل تاباندن نوری در تاریکی بود تا مدافعان، میدان نبرد را به بهترین شکل ببینند.

«شروع جنگ بود که من با برادرمان حسن باقری در پایگاه منتظران شهادت یا همان گلف آشنا شدم. اوایل جنگ، محل خاصی برای ایجاد تشکیلات وجود نداشت، تا این که این پایگاه

۱. سردار محمدجعفر اسدی، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

برای اسکان و اعزام نیرو انتخاب شد. اسم گلف یا پایگاه منتظران شهادت، تقریباً برای همه نیروهای رزمنده، مخصوصاً نیروهایی که در ابتدای جنگ بودند، نام آشنایی است. در آنجا تشکیلات اولیه به نام ستاد عملیات جنوب درست شد که مسؤول آن برادرمان داوود کریمی بود و عده‌ای از نیروهای مؤمن در آن کار می‌کردند. ما آنجا با برادرمان حسن در قسمتی به نام اطلاعات عملیات شروع به کار کردیم؛ در حالی که برای من مشخص نبود کار اطلاعات عملیات چیست. بعدها، شنیدم چیزی شبیه رکن ۲ ارتش و کار آن جمع‌آوری اطلاعات و اخبار و رکن مهمی در جنگ است. ما تا آن موقع حتی نمی‌دانستیم رکن ۲ چیست.

نمی‌دانستیم جنگ چند روز طول می‌کشد. حتی بعضی‌ها فکر می‌کردند عراق فقط درگیری مرزی راه انداخته و جنگ خیلی سریع تمام می‌شود، اما از همان ابتدا که با برادر حسن آشنا شدیم، احساس می‌کردیم ایشان دست به یک سری برنامه‌های درازمدت می‌زند و تفکراتی در ذهن دارد و آن‌ها را دنبال می‌کند. مطمئناً برای حسن این طور نبود که فکر کند جنگ امروز تمام می‌شود و دیگر نیازی به درست کردن تشکیلات نیست. دنبال این بود که با یک برنامه‌ریزی درازمدت، بتواند مشکلی از دوش جنگ بردارد.

ما از همان ابتدا این مطلب را در او متوجه شدیم. این در زمانی بود که سپاه اصلاً هیچ اطلاعی از تشکیلات نظامی نداشت. چون هنوز عمری نکرده و فرصت این کار پیدا نشده بود. شاید آن موقع، به فکر سپاه نیامده بود که یک تشکیلات نظامی داشته باشد. کارهای سپاه مختص به یک سری کارهای پراکنده بود.^۱ با تشکیل اتاق جنگ در گلف و سرعت گرفتن فعالیت واحد اطلاعات عملیات و ثبت وضعیت عمومی جنگ و گزارش‌های روزانه بر روی نقشه‌ها و کالک‌های موجود در اتاق جنگ، عملاً فرماندهی سپاه و دفاع مردمی جبهه‌های جنوب، از پایگاه گلف انجام می‌شد. هر روز که می‌گذشت، این پایگاه انسجام بیشتری به خطوط درگیری می‌داد و نیروهای داوطلب بیشتری را جذب و راهی خطوط نبرد می‌کرد.

«ارتش و سپاه دو قرارگاه در جنوب، به نام زرگان و گلف، ایجاد کردند. هر گروهی که داعیه جنگ در سرش بود و بخشی از جنگ را فرماندهی می‌کرد یا کل فرماندهی جنگ را برعهده داشت، برای خودش در جنوب ستادی درست کرده بود. هیچ کدام جای کسی نیامدند. مثلاً دکتر مصطفی چمران، کاخ استانداری

۱. حمید معینیان. به نقل از کتاب: روایت زندگی حسن باقری، جلد اول

و ابوالحسن بنی صدر، ژاندارمری و سپاه گلف را به عنوان مقرر برای خودشان در نظر گرفتند. سپاه برای گلف ساختار تهران و اهواز را تکرار کرد. مثل فرماندهی، اطلاعات، عملیات، مهندسی، مخبرات، کنترل فرماندهی، آموزش، تخریب، اتاق جنگ و نقشه، همه را دوباره کپی و درست کرد.

هیچ کس از همان ابتدا تربیت نشده بود. همه از کردستان، تهران و از شهرهای دیگر آمدند. داوود کریمی از سپاه تهران آمد تا برای جنگ فکری بکند. حسن باقری وقتی آمد، بلافاصله به این نتیجه رسید که اطلاعات عملیات را راه بیندازد. داوود کریمی هم فرمانده عملیات شد. چنین وضعیتی در قرارگاه جنوب شکل گرفت. آن‌ها ضمن این که نگاهی به ساختار و تشکیلات خود داشتند، باید خودشان را داخل الگوها و چارت می‌دیدند. برای همین، عملاً نگاه اصلی‌شان به خط دشمن بود.

وقتی حسن باقری به گلف آمد، می‌دانست اداره اطلاعات سپاه کسی را برای شناخت دشمن نخواهد فرستاد. ما همچنان باید به ارتش زنگ می‌زدیم و به در اتاق‌شان می‌رفتیم تا از آن‌ها اطلاعات بگیریم، ولی حسن باقری ابتدا یک اتاقی درست کرد. از هنر خبرنگاری‌اش بهره گرفت و میز اطلاعات را ایجاد کرد. در

باشگاه متروکه آمریکایی‌ها به نام گلف فعال شد. یکی هم از تهران آمد و گفت من فرمانده‌تان هستم. نود درصد آن‌هایی که آمدند، موفق نبودند و بعدها که ساختار تعیین شد، سر جای خودشان قرار گرفتند. ولی حسن آمد و یک تعداد آدم را فرستاد تا اطلاعات بیاورند.

گزارش‌ها را مثل پازل روی میز کنار هم چید و از توی آن‌ها ابتدا یک خط مقدم در آورد که: دشمن می‌خواسته آبادان را بگیرد، اما نتوانسته و تا جاده آبادان - ماهشهر آمده و آن را قطع کرده است. از تعداد و فاصله دکل‌ها، مسافتی را که دشمن نفوذ کرده بود، به دست آورد و موقعیت آن‌ها را از رودخانه کارون تا روبه‌روی ملیحان و جلوی نورد اهواز و همه جاهایی که مقاومت صورت گرفته بود، از سوسنگرد، هویزه، بستان، شوش و دزفول ترسیم کرد. بعد از آن، به دنبال این بود که بداند دشمن چه نیروهایی دارد و کجا مستقر شده‌اند؟ فهمید که لشکرهای ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰ و ۱۱ عراق هستند. در پیشروی و عقب‌نشینی‌ها، از آن‌ها تعدادی اسیر گرفته شد. او از آن‌ها اطلاعات گرفت و ریز شد که آن‌ها چطور ایستاده‌اند و چه آرایشی دارند.

از آن به بعد بود که افکار فرماندهان ایرانی، آفندی شد. در مورد

ترتیب یگان‌ها و نیروی دشمن، زمین و مناطق اشغالی و فرماندهان ارتش بعث عراق، اطلاعات ارزشمندی را کسب کردند و برای این کار، ابزار و امکانات مورد نیاز نیروها را از طریق حاج محسن رفیق‌دوست به دست آوردند.»^۱

۱. احمد سیاف‌زاده، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

فصل سوم

شهید حاج داوود کریمی در پنج ماه اول جنگ، مسؤولیت گلف را بر عهده داشت و پس از آن فرمانده سپاه تهران شد. با انتقال داوود کریمی به تهران به عنوان فرمانده منطقه ۱۰ سپاه، سیدرحیم صفوی که با عده‌ای از رزمندگان اصفهانی در جبهه دارخوین و خط معروف «شیر»، مقاومت جانانه‌ای کرده بودند، به عنوان مسؤول و فرمانده عملیات جنوب در گلف مستقر شد. در اوایل زمستان ۱۳۵۹، با استقرار رحیم صفوی و غلامعلی رشید به عنوان جانشین او و پیوستن نیروهای جدید و جذب و به کارگیری آنان، گلف جان تازه‌ای گرفت.

«اواخر بهمن سال ۱۳۵۹، آیت‌الله شهید محلاتی که نماینده امام علیه السلام در سپاه بود، در گلف مرادید و خیلی قرص و محکم گفت: «آقای رحیم صفوی، من به عنوان نماینده امام به شما تکلیف می‌کنم که مسؤلیت فرماندهی عملیات جنوب را بپذیرید.»

گفتم: «حاج آقا، وقتی شما که نماینده حضرت امام هستید، تکلیف شرعی می‌کنید، چشم.»

ایشان آمد مرا معرفی کرد و آقای داوود کریمی از خوزستان به تهران آمد. ترکیب ستاد عملیات جنوب را این‌گونه سامان دادم: برادر غلامعلی رشید را که مسؤل عملیات سپاه دزفول بود، به عنوان جانشین، برادر حسن باقری (غلامحسین افشردی) مسؤل اطلاعات عملیات و سیدمحمد حجازی مسؤل اعزام نیرو بودند. از همان زمان، محوربندی کردیم. به این صورت که از شمالی‌ترین جبهه، برادر عبدالمحمد رئوفی نژاد که بعد از برادر غلامعلی رشید معاون سپاه دزفول بود، به عنوان فرمانده محور کرخه کور، دکتر مجید بقایی فرمانده محور شوش و جانشینش برادر مرتضی صفاری، جبهه سوسنگرد به فرماندهی احمد غلامپور، محور حمیدیه به فرماندهی برادر علی هاشمی، جبهه فارسیات به فرماندهی جعفر اسدی و مدتی هم مرتضی صفاری، محور دارخوین به فرماندهی

احمد فروغی، و برادر [اسحاق] عساکره را هم مسؤول عملیات سپاه ماهشهر تعیین کردیم. در آبادان سه خط داشتیم؛ ایستگاه ۱۲ و ۷ به مسؤولیت برادر جعفر اسدی و جانشینش مرتضی قربانی، محور فیاضیه با برادر یدالله کلهر، جانشینش علی فضلی، مسؤول عملیات سپاه آبادان حسن بنادری و فرمانده سپاه آبادان مهدی کیانی بودند.»^۱

جلسات هفتگی مسؤولین محورها، دوشنبه‌ها به مسؤولیت حسن باقری و با حضور مسؤولین عملیات و فرماندهان محورها، چهارشنبه‌ها با مسؤولیت رحیم صفوی به شکل مرتب تشکیل می‌شد. تدابیر سه فرمانده جوان، رشید، صفوی و باقری، که دائم به محورها سرکشی می‌کردند و از نظر اطلاعاتی دست پری داشتند، سبب تحول در جبهه‌ها و تغییر توازن جنگ به نفع نیروهای ایرانی شد. واحد اطلاعات عملیات تبدیل به چشم فرماندهان برای رصد میدان نبرد شد و به تدریج، نیروهای مدافع ایرانی با اتکا به گزارش‌های دقیق این واحد و سازماندهی منظم، خود را باز یافتند. گلف، کانون ارتباط تمامی خطوط نبرد با مدافعان مردمی بود و سیستم دفاعی جبهه‌ها، از این پایگاه فرماندهی می‌شد. همچنین

۱. سیدرحیم صفوی، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

فرهنگ نیروهای داوطلب مردمی همیشه از فرماندهان گلف تأثیر می‌گرفت.

«پایگاه منتظران شهادت، رابط محورها با دولت و مردم بود. برای همین، خط دوم فرماندهان محور محسوب می‌شد. ریز و درشت اتفاقات را با گلف در میان می‌گذاشتیم و هماهنگ می‌کردیم. از این حیث، به نظرم گلف، نقش مهمی در فرهنگ‌سازی جبهه برای روزهای آینده جنگ هم داشت. رفتار فرماندهان گلف روی محورها تأثیر مستقیم می‌گذاشت و می‌شد فرهنگ حاکم بر جبهه. حاج داوود کریمی، اول جلسات به فرماندهان محورها می‌گفت مواظب باشید که پیژامه تقوا بپوشید که اگر روزی لُنگ مسؤلیت را برداشتند، رسوایی به بار نیاورد. در واقع می‌گفت مثل ارتشی‌های زمان شاه نباشید که وقتی درجه را از آن‌ها می‌گرفتند یا بازنشسته می‌شدند، هیچ کس نگاه‌شان هم نمی‌کرد. می‌گفت خودتان شخصیت داشته باشید، نه این که عناوین و مسؤلیت‌ها به شما اعتبار بدهند.

دیدن این چیزها در گلف، به مسؤولان محورها روحیه می‌داد و فرهنگ فرماندهی را شکل می‌داد. همان وقت‌ها، رحیم صفوی از محور دارخوین برگشته بود و در گلف، مسؤولیت گرفته بود. یک

روز دیدم جلوی حمامی که گوشهٔ دیگر حیاط درست کرده‌اند و محل رفت‌وآمد ماشین‌هاست، لباس‌هایش را انداخته توی تشت پلاستیکی و دارد چنگ می‌زند. ترمز کردم و گفتم: «خدا قوت آقارحیم. کمک کنم؟»

گفت نه، قربانت برادر. کی بهتر از خودم، واسه شستن لباس‌های خودم؟!»^{۱)}

رویکردی که ابتدا توسط فرماندهان نظامی ارتش و نیز بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا اتخاذ گردید، رویکردی مبتنی بر تجهیزات محوری (داشتن نیرو سه برابر نیروی دشمن برای عملیات) و استفاده از نیروهای متخصص با آرایش نظامی بود. این رویکرد در چندین عملیات مورد اجرا قرار گرفت؛ از جمله در عملیات نصر که به دستور بنی‌صدر، توسط نیروهای ارتش به همراه ۳۰۰ نفر از نیروهای سپاه هوپزه انجام گرفت و با شکست مواجه گردید.

بعد از شکست‌های پی‌درپی، تغییر استراتژی جنگ از سوی فرماندهان گلف مطرح گردید و از آنجایی که مسؤولان وقت ارتش، ابوالحسن بنی‌صدر و برخی از مسؤولان و فرماندهان،
 ۱. سردار محمدجعفر اسدی، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

اجرائی بودن این استراتژی جدید را ناممکن می‌دانستند، بعد از رایزنی‌های فراوانی، مورد قبول قرار گرفت.

این استراتژی جدید، به جای تجهیزات محوری، ایمان و اتکا بر فرهنگ عمیق عاشورایی را مبنا قرار داد و به جای تخصص و استفاده از نیروهای صرفاً آموزش‌دیده نظامی، از تدبیر و شناسایی دقیق و یافتن روش‌های جدید در جنگیدن بهره می‌برد. در کنار تغییر استراتژی جنگ، ادبیات جنگ نیز تغییر یافت. به این ترتیب، مرحله‌ای جدید آغاز گردید که طی آن عمدتاً نیروهای مردم و سپاه، با استفاده از روش‌ها و تاکتیک‌های مبتنی بر روحیه انقلابی و با امکانات محدود، عملیات جدیدی را سازماندهی و تدارک دیدند. این استراتژی موجب تغییر در وضعیت داخلی کشور، تغییر و تحول روحی و معنوی در مردم، گسترش سازمان رزم سپاه و همکاری و هماهنگی بین سپاه و ارتش گردید. بر اساس همین استراتژی بود که سلسله عملیات‌های محدود مثل امام مهدی علیه السلام، فرمانده کل قوا خمینی روح خدا و سپس عملیات‌های بزرگ طریق القدس، فتح‌المبین و الی بیت المقدس، برای آزادسازی مناطق اشغالی طرح ریزی شد و با موفقیت انجام گرفت.

«بعد از عملیات نصر، دو اتفاق خیلی مهم افتاد. بنی صدر

به خاطر عملکردش در جنگ، بن بست به وجود آورده بود. او اعتمادی به حضور نیروهای مردمی در صحنه نبرد نداشت. معتقد بود که فقط ارتش باید بجنگد. در کنار بنی صدر، حتی بعضی افراد تسویه شده ارتش به عنوان مشاور حضور داشتند. از طرفی، سازمان لشکرهای ارتش به هم ریخته بود و نمی شد توقع داشت که با سازمان کامل بجنگند. از طرف دیگر، آن ها دانش و اطلاعاتی داشتند که آمریکایی ها، عراقی ها و حتی افسران فراری از ایران هم کاملاً آن ها را می دانستند. یعنی فراریان ما، در صحنه آن طرف خط، دقیقاً می دانستند ما با چه روش هایی می جنگیم و طرح های ما چیست. اسناد به دست آمده نشان داد که این طرح ها برای دشمن کاملاً آشکار و فاش بود. بنابر این، بن بست جنگ و بحران سیاسی در داخل، صدام را امیدوار کرد که اهدافش را تعقیب کند و جاهایی را بگیرد که اول جنگ، موفق نشده بود. از طرف دیگر، فرماندهان انقلابی جنگ می دانستند که بنی صدر به بن بست رسیده و دیگر ارتش ما ارتش آفندی نیست و در لاک پدافندی رفته و روحیه تحرک و عملیات را کاملاً از دست داده است. دیگر توان عملیات و قدرت تهاجم از دست رفته بود.

در جلسه ۲۳ دی ۱۳۵۹ که در گلف و محضر مقام معظم

رهبری به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع و فرماندهان تشکیل شد، تأکید شد که باید استراتژی جنگ عوض شود. داوود کریمی در آن جلسه گفت که ارتش، دیگر توانایی و قدرت عملیات آفندی در جنگ را ندارد؛ ما باید جنگ را مردمی کنیم. این یک حرکت انقلابی بود که در داخل، توسط نیروهای انقلابی سپاه و حتی بعضی از افراد ارتش قابل پذیرش بود. سپاه آن را مطرح کرد و بعضی از افراد انقلابی ارتش نیز هم گام و هم نفس شدند. در این جلسه گفته شد که ما باید روش را عوض کنیم و دیگر امیدی به بنی صدر نیست. فرماندهان هر کدام نظراتشان را با توجه به تجربه چهار ماه جنگ بیان کردند. حضرت آیت الله خامنه‌ای در جمع‌بندی این جلسه، سخنانی ایراد فرمودند که در واقع چشم‌انداز روشنی برای آینده سپاه گشود. این آغاز یک تحول بزرگ برای سپاه و جنگ بود.»^۱

فرماندهان محورهای عملیاتی سپاه، روزهای چهارشنبه به این پایگاه می‌آمدند و در جریان آخرین اطلاعات قرار می‌گرفتند و در خصوص هدایت جنگ در جنوب به تبادل نظر می‌پرداختند. اولین گزارش‌های اطلاعات عملیات و بولتن روزانه اطلاعات

۱. سردار فتح‌الله جعفری، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

در تمام محورهای جنگ توسط شهید حسن باقری که مسؤول اطلاعات عملیات جنوب بود و فرماندهان جوان در این پایگاه منتشر شد که در تغییر استراتژی و تحول جنگ تأثیر به‌سزایی داشت.

در این زمان، گلف از سوی فرماندهان پایگاه منتظران شهادت نامگذاری شده بود، اما به طور رسمی به آن ستاد عملیات جنوب گفته می‌شد؛ یعنی همه کارهای عملیاتی جنگ در آنجا انجام می‌شد و به عنوان قوی‌ترین مرکز سپاه در هدایت و کنترل عملیات دفاع در مقابل دشمن و جنگ محسوب می‌شد.

سپاه در آغاز جنگ، شهر اهواز را به عنوان مرکز فرماندهی خود انتخاب کرد تا فرماندهی و کنترل عملیات جبهه جنوب را به دلیل تناسب موقعیت محوری و مرکزیتی که داشت، انجام دهد. گلف به عنوان پایگاه اصلی فرماندهی سپاه و ستاد عملیات جنوب در شهر اهواز، به سبب موقعیت مناسب جغرافیایی، به تمرکز فرماندهی سپاه استحکام بخشید؛ چرا که از مهران تا فاو را می‌توانست به راحتی کنترل نماید.

۴ فصل چهارم

گلف در ذهن قدیمی‌های جنگ، همان ساختمان سنگی بالای تپه را تداعی می‌کند. همهٔ فعالیت‌ها، طرح‌ریزی‌ها و جلسات در این ساختمان انجام می‌شد. این ساختمان، مغز متفکر جنگ محسوب می‌شد. شخصیت‌ها و فرماندهان ارتشی و سپاهی، با ورود به گلف و صعود به بالای تپه، از راه‌پله‌ها یا سواره‌رو غربی و شرقی، راهی راهروی باریک منتهی به اتاق فرماندهی عملیات و همراہانشان راهی نمازخانهٔ طبقهٔ دوم می‌شدند.

مسئولان عالی‌رتبهٔ جنگ و کشور، مسئولان نظامی و سیاسی، به محض ورود به اهواز، برای اطلاع از وضعیت کلی مناطق جنگی

و جبهه‌ها و توجیه شدن، راهی گلف می‌شدند. در اتاق جنگ نسبت به وضعیت عمومی جبهه مطلع شده و شب را در اتاق‌های این پایگاه می‌گذراندند.

«آبان ۵۹، شهید رجایی به گلف آمد و شب را هم در همان جا ماند. اتفاقاً اهواز را بمباران کرده بودند و ما داشتیم از ماهشهر برمی‌گشتیم. به گلف که رسیدیم، فهمیدم که شهید رجایی آن‌جاست. یک بار هم شهید باهنر آمد و نماز جماعت را به امامت او خواندیم. دژبان آبادان او را نگه داشته بود. نمی‌دانست که او نخست‌وزیر است. غرضی استاندار و فروزنده که معاون سیاسی‌اش بود هم همراه آن‌ها می‌آمدند. گلف، اتاق جنگ داشت و مسؤولان می‌آمدند و وضعیت برای‌شان تشریح می‌شد. حتی شهید چمران هم که مسؤول ستاد جنگ‌های نامنظم بود، می‌آمد و در جلسات شرکت می‌کرد.

شهید بهشتی می‌آمد و نماز جماعت می‌خواند. مقام معظم رهبری بیش از همه می‌آمد، آقای هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی هم آمدند، جلسه گرفتند و صحبت کردند. فرماندهان گلف آن‌ها را دعوت می‌کردند تا متقاعدشان کنند که شیوه جنگ باید عوض شود و مردم باید وارد جنگ شوند. فرمانده نیروی

هوایی، شهید نامجو هم می‌آمد، اصلاً از گلف رفتند برای پروازی که به شهادت‌شان انجامید.»^۱

مسئولان طراز اول کشور برای توجیه و اطلاع یافتن از وضعیت عمومی جبهه‌ها، بلافاصله بعد از ورود به اهواز، راه گلف را در پیش می‌گرفتند. در خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی بارها به حضور در گلف و انجام جلسات مهم در این پایگاه اشاره شده است:

«دوشنبه ۲۶ بهمن سال ۶۰: بعد از ظهر، طبق قرار قبلی به فرودگاه رفتیم. هوایم‌ای شاهین اختصاصی شاه حاضر بود. به طرف اهواز پرواز کردیم. یک فانتوم و یک اف-۱۴ امنیت فضا را تأمین کردند. با اسکورت به خاطر جنگ به اهواز رسیدم. آقای رضایی فرمانده سپاه و عده‌ای از سپاهیان در فرودگاه منتظر بودند. بلافاصله به قرارگاه گلف سابق رفتیم. مشغول مذاکره با مسئولان سپاه خوزستان و فرماندهان عملیات شدیم. نماز مغرب و عشاء را با سپاهیان قرارگاه خواندم و برای آن‌ها سخنرانی کردم. سپس به بررسی وضع جبهه ادامه دادیم. آخر شب آقای صیاد شیرازی هم آمد و مذاکراتی شد و تصمیماتی اتخاذ گردید و فیلم‌ها و

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری

عکس‌های فراوان دسته‌جمعی گرفته و فیلم‌هایی از داخل خرمشهر گرفته بودند، نمایش دادند. عراقی‌ها خانه‌ها را خراب می‌کنند. مذاکرات با فرماندهان عملیاتی، اطلاعاتم را خیلی زیاد کرد و با واقعیت‌های میدان جنگ آشنا تر شدم.»^۱

به تدریج، ساختمان‌های دیگر در کنار گلف ساخته شد؛ از جمله ساختمان محل استقرار گردان‌ها و زیرزمین ساختمان معروف. نیروهای جدید مشغول به کار شدند، اما همه عادت کرده بودند به کار شبانه‌روزی بدون وقفه و تعطیل، و برای همین با ساعت کار اداری و شیفت کاری بیگانه بودند. به زودی آوازه گلف همه جا پیچید. آن روزها، بعد از ورود به اهواز، فقط با دانستن کلمه گلف، می‌توانستی راه مرکز فرماندهی جنگ را به سرعت بیابی. پایگاه مشهور دفاع در برابر تجاوز در ۴ کیلومتر جاده اهواز-ماهشهر و قبل از پلیس راه قرار داشت. از میدان چهارشیر به طرف پلیس راه ماهشهر، سمت راست، فضای سبز بالای تپه جلب توجه می‌کرد. ساختمان مخفی بود. باید نزدیکتر می‌شدی تا آنتن‌های مخابراتی را از میان درختان ببینی.

۱. عبور از بحران: کارنامه و خاطرات علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، به اهتمام یاسر هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب

پایگاه منتظران شهادت، سردر و دروازه نداشت. روبه‌روی فضای سبز و تپه‌مانندی، پوشیده از درخت، یک راه فرعی آسفالته با عرض ۶ متر به در انتظامات راه داشت. در پایگاه، به یک کیوسک متشکل از بلوک‌های روی هم چیده شده، ختم می‌شد. سمت راست، تابلوی سیاه و سفیدی روی دو پایه فلزی به چشم می‌خورد: «به پایگاه منتظران شهادت خوش آمدید»

بعد از در، تادوراهی بالای تپه، کانتینرهای انتظامات، دستشویی، تانکر هوایی آب، حمام و دستشویی‌ها قرار داشتند. جلوی ساختمان اصلی گلف، سکو و راهرویی به طول ۵۰ و عرض ۲ متر به چشم می‌خورد. راهرو، اتاق‌های اطلاعات عملیات، فرماندهی و محل استراحت مسئولان را به هم ربط می‌داد. بیشتر فرماندهان که به گلف می‌آمدند، بعد از جلسه، برای صحبت‌های خصوصی و جزئی‌تر، روی سکوی جلوی ساختمان می‌نشستند و گفت‌وگو می‌کردند.

انتهای راهروی اطلاعات و فرماندهی، اتاق نسبتاً بزرگی بود که به دلیل وجود دستگاه‌های مخابراتی، یک دستگاه کولر گازی داشت. تمام تدابیر جبهه‌های جنوب، در سه اتاق ساده و یک راهرو رتق و فتق می‌شد. فرماندهان، نه تنها تمام کارهای شخصی

را خودشان انجام می‌دادند، بلکه در کارهای جمعی دیگر، از جمله مقرراتی که مدیر داخلی وضع کرده بود، شرکت می‌کردند. در گلف، نیروها مکان‌های دنج و جالبی را پیدا کرده بودند. یک سکوی مدور و نیمه‌مخروطه به قطر ۵ متر، در سمت چپ گلف، با چشم‌انداز زیبای غروب خورشید و شعله‌چاه‌های نفت، محل مناسبی برای مناجات، نوشتن وصیت‌نامه، خلوت کردن با خدا و تفکر و مشورت فرماندهان بود.

«گلف محل تردد فرماندهان بود. همه این پایگاه را محل اصلی دریافت اطلاعات و امکانات می‌دانستند و تقریباً تمام کسانی که مسؤولیتی داشتند، به این محل رفت‌وآمد می‌کردند. ما از هر جایی که بودیم، خود را به گلف می‌رساندیم. حمام داغی داشت. یک‌راست به حمام می‌رفتیم و از تدارکات لباس تمیز می‌گرفتیم و می‌پوشیدیم. بعد لباس‌های کثیف‌مان را می‌شستیم. ماشین‌هایمان را بنزین می‌زدیم و می‌دادیم تا سرویس شود و می‌رفتیم سالن غذاخوری و غذایمان را کنار فرماندهان گلف می‌خوردیم. یک سالن حدود ۱۲۵ متری داشت که نصف آن آشپزخانه بود و نصف آن غذاخوری.

در حقیقت، گلف مرکز ارتباط و پل بین جبهه‌ها بود و ساختمانی

به این کوچکی، جنگی با این بزرگی و ابعادی به این وسعت را اداره می‌کرد. مخابرات، فاکس، خطوط اف. ایکس و آخرین وسایل ارتباطی برای این پایگاه تهیه می‌شد و تا انتهای جنگ این مکان محوریت خود را در جنگ ایفا کرد. گلف محل تحول انقلابی در جنگ با تکیه بر ایمان، فکر و فرهنگ عاشورایی بود.^۱ ساختمان‌های جدیدی از اوایل سال ۱۳۶۱ تکمیل و ساخته شد. ساختمان سنگرمانند، معروف به «زیرزمین» گلف، در محوطه محصور شده از سه طرف توسط تپه‌های ماسه‌ای، در سمت غرب گلف و سه ساختمان دو طبقه مجزا، به نیت استقرار گردان‌ها ساخته شد. اما بنا به ضرورت، واحدهای ستادی منطقه ۸ در آن مستقر شدند. با شروع عملیات بیت‌المقدس، با وجود نیمه‌ساز بودن ساختمان، یکی از سالن‌های بزرگ به اعزام نیرو اختصاص یافت. واحدهای اعزام نیروی تمام ده منطقه کشوری سپاه، در این سالن نماینده داشتند و نیروهای خود را اداره می‌کردند. از ورودی سالن، بعد از طی کردن محوطه‌ای به مساحت بیست مترمربع، به سالن اصلی می‌رسید. سمت راست، اتاق‌های مدیریت داخلی، بهداری، تدارکات، آموزش و آموزش نظامی قرار داشت.

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری

سمت چپ، اتاق‌های تجهیزات و انبار فنی مخابرات و اتاقی مربوط به مدیر داخلی بود و بنا به ضرورت، مدتی در اختیار واحد اعزام نیرو قرار گرفت. در این اتاق، نامه‌های رسیده تقسیم می‌شد. در میان نامه‌های شخصی، یک سری نامه‌ عمومی هم بود که دانش‌آموزان یا دانشجویان سراسر کشور برای رزمنده‌ها می‌نوشتند. بعضی از نامه‌های جالب را برای فرماندهان در جلسه می‌خواندند؛ برخی از این نامه‌ها منقلب‌کننده بود و اشک همه را در می‌آورد. همراه این نامه‌ها، هدایایی هم بود که به تدارکات می‌رسید.

اتاق دیگر، اتاق بازجویی از اسرا بود که مؤید رضوانی و علی افشاری در نقش مترجم، آن را اداره می‌کردند. تخلیه اطلاعاتی اسرا، خاصه افسران عراقی، کمک بسیاری برای کسب اخبار دقیق و مفید بود.

«صبح یکی از روزهای بهاری سال ۶۰ بود که وارد پایگاه منتظران شهادت (گلف) شدم. حسن باقری به منطقه رفته بود و تا بعد از ظهر منتظر شدم. از راه که رسید، حمید معینان مرا به او معرفی کرد. خیلی خوشحال شد که یک مترجم برای اسناد عراقی پیدا شده است. بعد از کمی صحبت، متوجه شد که توان این کار را ندارم. پرسید: «از ترجمه چی بلدی؟»

گفتم: «من یک محصلم، خیلی چیزها بلد نیستم.»
گفت: «این جا باید مطالب نظامی و اسناد عراقی را ترجمه کنیدی.»

وقتی نگاه کردم، دیدم مسائل نظامی خیلی پیچیده‌ای است و بلد نیستم. گفتم: «من این‌ها را بلد نیستم.»
گفت: «این‌ها مسائلی است که در جبهه نیاز است و مطمئن باش یاد می‌گیری، ناامید نباش.»

بعد یک سری از اصطلاحات نظامی را یادم داد. دیدم خودش خیلی وارد است. او به من خیلی کمک کرد. این ویژگی حسن باقری بود که همیشه سعی در کادرسازی و تربیت نیرو داشت.^۱ اتاق چهارم سمت چپ، مربوط به اعزام نیرو بود. دو اتاق تو در توی نسبتاً بزرگ‌تر، بعد از این اتاق‌ها تا انتهای سالن، محوطه محدودی بود که ماه‌های ابتدایی جنگ، مسئولین اعزام نیرو برای توجیه نیروها یا مسئولین آن‌ها برای ورود به آبادان از راه ماهشهر و خلیج فارس (به وسیله لنج یا بعضاً هلی کوپتر)، از این اتاق استفاده می‌کردند. نقشه راه، روی تخته سیاه کوچکی ترسیم می‌شد.

۱. مؤید رضوانی. به نقل از کتاب: روایت زندگی حسن باقری، جلد دوم، به کوشش سعید علامیان، انتشارات مؤسسه شهید حسن باقری، چاپ اول، ۱۳۹۲

روبه روی ساختمان اصلی که می ایستادی، سمت چپ، بعد از اتاق اطلاعات عملیات و فرماندهی، اتاق انبار تسلیحات آموزش و بعد از چند متر، یک راهرو مربع شکل و غذاخوری و اتاق آشپزها و تقسیم غذا بود. آشپزخانه، دیوار به دیوار اتاق اطلاعات عملیات و فرماندهی قرار داشت، اما بسیار پیش می آمد که حسن باقری، رحیم صفوی و غلامعلی رشید که از شناسایی و بازدید خطوط برمی گشتند، وقت ناهار گذشته بود و به یکی دو کنسرو لویا و کمی نان خشک رضایت می دادند و حین خوردن همین مقدار غذا هم از شناسایی، تقسیم کار و امضای نامه ها حرف می زدند. کسی پشت اتاق آن ها معطل نمی ماند و مراجعین هم به کارشان می رسیدند. در آن فضا، کسی در بند غذا نبود.

ساختمان گلف رو به شمال بود. بین گلف تا سلسله تپه های پشت آن، فاصله ای حدود ۵۰۰ متر بود. در دامنه تپه های پشت گلف، یک روستا قرار داشت. در محوطه پشت ساختمان اصلی گلف، چند اتاق سیمانی و ساده و یک سرویس بهداشتی بود که بعد از عملیات بیت المقدس، واحد اعزام نیرو به آن جا منتقل شد تا مقدمات انتقال فرماندهی منطقه ۸ فراهم شود.

محوطه پایین و پشت تپه هم چند کانتینر، پارکینگ، تعمیرگاه،

آسایشگاه دفتر فنی عمران سابق و مهندسی رزمی جدید بود. یکی دو اتاق بزرگ با بلوک‌های روی هم چیده و سرهم‌بندی شده، آسایشگاه ترابری سبک را تشکیل می‌داد که هنوز نوشته‌ی آن پایدار مانده: «موتوری سبک گلف»

پایین تپه هم ساختمانی باقی مانده از آمریکایی‌ها، چند واحد مربوط به ستاد عملیات جنوب را در خود جای داده بود. ترابری سنگین و زنده‌یاد حاج‌علی کردونی و راننده‌های پایه‌یک، با ماشین‌های سنگین و اتوبوس‌هایی که از کارخانه‌ها و نهادهای دولتی مأمور می‌شدند، در این واحد مشغول بودند. از جمله فعال‌ترین آن سازمان‌ها، می‌توان به ایران ناسیونال (ایران خودرو فعلی) با اتوبوس‌های بنز زردرنگ و شرکت نفت یاد کرد.

در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس، ترابری سنگین در دوکوهه و پایگاه پنجم شکاری امیدیه مستقر شد تا رزمندگان سازماندهی شده را سریعاً تحویل یگان درگیر در عملیات بدهند. اعزام نیرو، به لطف کمک و مساعدت جعفر اسدی و جعفر مدنی‌زادگان، در فتح‌المبین و سه مرحله عملیات بیت‌المقدس، ۹۸ گردان از نیروهای مردمی را در ظرف ۲۴ ساعت، بعد از پیاده شدن از هواپیما، با لباس و تجهیزات، توجیه کرده، نهار و شام به آنان داده

می‌شد و در آخر، با اتوبوس‌های استتار شده، اعزام می‌شدند و در نزدیک‌ترین محل ممکن در منطقه عملیاتی، همراه نماینده تیپ که در پایگاه پنجم شکاری مستقر بود و نقش راهنما و تحویل دهنده گردان‌ها را داشت، تحویل فرمانده یگان می‌شدند. این کارها، به برکت گلف، تا بعد از عملیات به خوبی هدایت شد. بعد از آزادسازی خرمشهر نیز در عملیات رمضان، باز هم گلف در هر قرارگاه لشکری یک نماینده اعزام نیرو داشت که در محدوده کار خود، نیروها را سامان می‌داد.



اتاق جنگ و اتاق نقشه و تشریح وضعیت خطوط مقدم روی کالک‌ها، دید روشنی به فرماندهان در پایگاه منتظران شهادت داد. حسن باقری علاوه بر تشکیل واحد اطلاعات عملیات، نقش برجسته‌ای در سازماندهی و تقسیم نیروها و به وجود آمدن یک تشکیلات منسجم داشت.

«راه‌اندازی مرکزی برای تصمیم‌گیری به نام اتاق جنگ، تحولی در فرماندهی گلف ایجاد کرد. اتاق جنگ قبلاً در لشکر ۹۲ اهواز بود. سپاه برای آن‌جا گزارش می‌فرستاد؛ چون مسؤلیت جنگ توسط شورای عالی دفاع برعهده ارتش گذاشته شده بود. ولی سپاه

توانست خودش را با توجه به پیشتازی و قوت در اطلاعات نشان بدهد. اتاق جنگ ارتش، استانداری خوزستان، شورای عالی دفاع، نماینده امام در شورای عالی دفاع، همه متوجه شدند که سپاه از نظر اطلاعات حرفی برای گفتن دارد و دارای دقیق‌ترین اطلاعات است و می‌تواند راهکار ارائه بدهد.

با تشکیل اتاق جنگ در گلف، مشخص شد که ما کجا باید از دشمن پرهیز کنیم، کجا به دشمن بزنیم و ابتدا، باید کدام نقطه مهم را آزاد کنیم. مثلاً جبهه سوسنگرد نقطه مهمی است، نباید بگذاریم دشمن آن را اشغال کند. حالا که دشمن خرمشهر را گرفته، نگذاریم آبادان و دارخوین را هم بگیرد. گلوگاه‌های مهم در اتاق جنگ کشف شد که از آن‌ها دفاع کنیم و به دشمن اجازه دستیابی به نقاط استراتژیک خود را ندهیم.

شناخت دقیق از دشمن، به اداره جنگ خیلی کمک کرد. این که ما باید روش جنگ را عوض کنیم. نام‌هایی مثل کرکس، عقاب، پلنگ، شیر، روباه، شغال، سیمرغ و فلان را کنار بگذاریم و اسامی‌ای را انتخاب کنیم که برای افرادمان تقدس دارد. یعنی آن روحیه معنوی که در تک‌تک نیروها و فرماندهان سپاه و بعضی از فرماندهان ارتش وجود داشت، جایگزین تفکری شد که در

جنگ با شکست مواجه شده بود. بنابر این، یک سری عملیات محدود به نام ائمه، مثل عملیات امام مهدی علیه السلام، امام علی علیه السلام، و یا به نام شهدا، مثل عملیات شهید شیخ فضل الله نوری، شهید رجایی و باهنر، شهید مدنی و... در گلف طراحی و در جبهه‌ها اجرا شد. در صحنه نبرد، فضایی به وجود آمد که فرماندهان ما بر اساس این روش و متد حرکت بکنند؛ روشی که پیغمبر اسلام و امام علی علیه السلام در صدر اسلام و امام حسین علیه السلام در کربلا جنگیدند.

وقتی نیروها برای توجیه شدن به گلف می آمدند، تأکید می شد که به کاری که می کنید، ایمان داشته باشید؛ این که با بینش اسلامی و اعتقادی بجنگید. اعتقاد به فرماندهی، مضمونش این بود که بروید اعتقادی بجنگید؛ متکی به ابزار و تجهیزات نباشید. در جلسه ۲۳ دی ۱۳۵۹ و بعد از آن، جلسات دیگری که برای فرماندهان گذاشته می شد، گفتند یک سری عملیات محدود طراحی کنیم و شروع کنیم با این غول بزرگ بجنگیم و به نقاط ضعفش بزنییم. وقتی به نقاط ضعف بزنییم، چند امتیاز دارد؛ روش جنگیدن را یاد می گیریم و به دشمن فرصت نفس کشیدن نمی دهیم. به جای اتکاء به تجهیزات و امکانات نظامی، با اتکاء به ایمان و فکر، از روحیه شهادت طلبی بهره می گیریم.

به جرأت می‌توانم بگویم کسی آن موقع جرأت زدن این حرف‌ها را نداشت. موضوع تغییر استراتژی جنگ که خدمت نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع، مقام معظم رهبری مطرح شد، آقا خیلی استقبال کردند، ولی گفتند: «شما دو تا برنامه، یکی کوتاه‌مدت، یکی درازمدت داشته باشید، بعد بروید خودتان را برای این کار آماده کنید.»

در آن زمان، عملیات‌ها در شورای عالی دفاع باید تصویب می‌شد. حتی طرح عملیات حمزه، که سپاه تهیه کرده بود، به جلسه بنی‌صدر رفت و او مخالفت کرد. محمد منتظری به بنی‌صدر گفت: «تو با سپاه مخالفی، نه با طرح؛ چون سپاه این طرح را داده، مخالفی. چون خودت جرأت ارائه طرح و جنگیدن نداری، به همین خاطر مخالفت می‌کنی.»

آن مقطع، ایام عید سال ۱۳۶۰ بود. ایامی بود که مسؤولین کشور به جبهه جنوب می‌آمدند. حسن باقری موقعیت را مناسب دید. آیت‌الله دکتر بهشتی، آقای محمدعلی رجایی، آیت‌الله دکتر محمدجواد باهنر، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و دیگران، هر کسی می‌آمد، فرماندهان گلف با آن‌ها به عنوان تکلیف مطرح می‌کردند که باید روش جنگیدن‌مان را عوض کنیم. اولین گام، این بود که

آیت‌الله خامنه‌ای، به عنوان نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع، موضوع را با امام مطرح کردند. امام فرمودند: «عملیات کنید، ولی محدود.»

این از داخل همین جلسات آمده بود. فرماندهانی که اعتقاد به جنگ انقلابی داشتند، در طراحی عملیات محدود و ایذایی، نقش مؤثری داشتند.^۱

با قدرت گرفتن گلف، علاوه بر توقف پیشروی دشمن، طراحی عملیات محدود آغاز شد. عملیات محدود امام مهدی علیه السلام نشان داد که با سیستم جدید هم می‌توان به پیروزی رسید. سال ۶۰ و با کناره‌گیری بنی‌صدر، سلسه عملیات محدود آغاز شد. عملیات «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» نظریات فرماندهان جدید را ثابت می‌کرد. عملیات بعدی، ثامن‌الائمه علیهم السلام در مقیاسی بزرگتر، منجر به شکست حصر آبادان شد. این عملیات در شرق رود کارون آغاز شد و به پیروزی شیرینی انجامید. عملیات طریق‌القدس نیز با فرماندهی گلف، سبب آزادسازی بستان شد و سلسله عملیات پیروز ادامه یافت.

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری

فصل پنجم

در ابتدای جنگ، نیروهای مردمی و داوطلب، با ورود به اهواز در گلف و محوطه‌های آن تجهیز و آماده می‌شدند و تا چند روز در نمازخانه و حسینیه گلف می‌ماندند تا راهی جبهه‌ها و محورهای مختلف شوند، ولی با ازدیاد نیرو و ازدحام نیروهای مردمی برای عملیات‌های مختلف سپاه و مدافعین، نیاز به اردوگاه و محل‌هایی برای اسکان و تجهیز این نیروها به شدت احساس می‌شد. اردوگاه‌هایی که بعد از گلف و در جبهه‌های جنوب برپا شدند، جزیی از گلف و از اثرات آن بودند. قطره‌ای از دریای گلف و برکاتی از برکات آن. اردوگاه‌هایی بودند که به لحاظ ساختمان و

وسعت و سرویس‌های بهداشتی، آمادگی پذیرایی خیل نیروها را داشتند. اما اگر امکان مناسبی بود و امکانات جانبی نیاز داشت، به خصوص اگر زمان حساس و مجال تنگ بود، همه دست به کار می‌شدند، از فرماندهی گلف تا فرماندهی منطقه ۸ و بسیج تدارکات و خدمات منطقه. فرماندهان محلی، حساسیت و اهمیت کار را لمس کرده بودند و دستورات و تأکیدات آنان برای پیشبرد کارها و همچنین آشنایی‌شان به اماکنی که می‌شد به عنوان اردوگاه مورد استفاده قرار گیرد، راهگشا بود. اکیپ‌های بنا، آهنگر، کارگر و نیروهای کار نیز می‌کوشیدند تا در سریع‌ترین زمان ممکن، محل را برای اسکان نیروها آماده سازند.

بچه‌های اعزام نیرو زمستان سال ۶۰ در دوکوهه می‌گفتند: «برادر مرتضایی (فرمانده سپاه منطقه ۸ در آن زمان که شامل خوزستان می‌شد) آمده بود. وقتی موج نیروهای بسیجی را در سرما و نبود امکانات گرمایی و ساختمان‌های نیمه‌کاره دید، هنگامی که تریلی پتوها رسید، خودش در حمل پتوها کمک می‌کرد. اهمیت کار را لمس کرده و دمی آرامش نداشت. بدون همکاری منطقه ۸ با گلف، مشکل اردوگاه‌ها حل نمی‌شد.»

اگر نام اردوگاه‌ها به ترتیب بخواهد ذکر شود، نام گلف در

ابتدای لیست قرار دارد. روزها و ماه‌های سخت ابتدای جنگ تحمیلی، سالن نمازخانه، سالن محل کار، راهروها، سکو و پشت‌بام، با کمترین امکانات و تا جایی که هوای گرم خوزستان اجازه می‌داد، محل استراحت نیروها بود تا مقدمات اعزام‌شان به یکی از محورها فراهم شود. نیروهای اعزامی، قانع و بی‌توقع بودند. بالش زیر سر آنها، جدول سیمانی و زیرانداز و روانداز آنان در حد امکانات اولیه بود. مظلومانه و با کمترین وسایل، به خطوط نبرد اعزام می‌شدند.

در سالن محل کار، تا آخر شب غوغایی بود. گروه‌های ده بیست نفره، از هر شهری با حکم مأموریت آمده بودند تا در برابر متجاوزین بایستند. فرماندهان این گروه‌های کوچک، بعدها گردان‌ها و تیپ‌های سپاه را هدایت کردند. محمدجعفر اسدی به جبههٔ فارسیات رفته بود، مرتضی صفاری به جبههٔ شوش، حسین علم‌الهدی به سوسنگرد، مرتضی قربانی به خرمشهر، احمد کاظمی به آبادان، عزیز جعفری به سوسنگرد و...

گلف، فرماندهان و نیروهای شاخصی را به خود دیده است. آنان برای شرکت در بزرگترین دفاع مردمی تاریخ معاصر آمده بودند؛ از رزمندهٔ عادی گرفته تا روحانی، فیلم‌بردار، عکاس،

خبرنگار و... نیروهای مسن برای اهدای کمک‌های مردمی آمده بودند، مسؤولان رده‌بالای مملکتی، کشوری و لشکری و... همه را گلف به خود جذب کرده بود. مثل اسفنجی که آب را به درون خود می‌کشد. انتظامات، آن‌ها را به واحد اعزام نیرو می‌فرستاد. برگ مأموریت و حکم ورود و خروج به جبهه می‌گرفتند یا به آموزش و تدارکات و ترابری مأمور می‌شدند. شهید آوینی و شهید رهبر و خبرنگاران، با دستگاه‌ها و تجهیزات مختلف روی دوش، با معرفی نامه می‌آمدند و می‌رفتند.

حجت‌الاسلام سیدجعفر ورامینی، سختکوش و بااخلاص تمام، مسؤولیت جمع‌آوری احشام از سطح مناطق ناامن را بر عهده گرفته بود. نیروی داوطلب کمکی می‌خواست و گلف باید علاوه بر مدافعان خطوط نبرد، نیرو برای این کارها نیز تأمین می‌کرد. اما همه می‌خواستند بروند خط مقدم جبهه؛ کسی تمایل به کار پشتیبانی نداشت.

عظمت و قدر و منزلت گلف را وقتی می‌توان دریافت که به وسعت جبهه‌های جنوب توجه شود. فرماندهی و اطلاعات را نباید در محدوده‌ی یک ساختمان و دو اتاق دید. اعزام نیرو، فقط و فقط دو اتاق تو در تو داشت، اما افتخار خدمتگزاری به تمام بسیجیان راهی جنوب را یدک می‌کشید. این واحد، از بدو ورود نیروها

به خوزستان، در قبال آن‌ها مسؤولیت داشت تا اتمام مأموریت و بازگشت به شهر و دیار خودشان.

با هجوم نیروهای مشتاق در اوایل سال ۱۳۶۰، با تدبیر فرماندهی گلف و مساعدت استانداری، آموزش و پرورش، جهاد سازندگی و همراهی سپاه خوزستان، ابتدا دبیرستان پروین اعتصامی به خاطر گنجایش مطلوب و جای مناسب، اولین تجربه مدیریت اردوگاهی را می‌آزماید تا پذیرای خیل عظیم نیروهای مردمی که بنا به دستور امام علیه السلام، بسیج مستضعفین نام گرفته بود، باشد. بعد از شهادت شهید رجایی، این اردوگاه به نام او تغییر یافت. اردوگاه بعدی، خوابگاه دانشجویان در کوی گلستان بود که به نام همسنگرش، شهید باهنر نام گرفت. حسن باقری دائم در تلاش بود تا اردوگاه‌های مناسبی برای بسیجی‌ها فراهم کند.

قبل از عملیات طریق‌القدس، ستاد جنگ‌های نامنظم در اختیار سپاه گذاشته شد. دبیرستان سعدی و دکتر حسابی پر شد از نیروهای بسیجی تا به عملیات برسند. دوکوهه برای عملیات فتح‌المبین در منطقه عملیاتی شوش و دزفول، با مساعدت شهید علی صیادشیرازی فراهم شد. مرتضایی، فرمانده منطقه ۸، صمدی و عندلیب را مأمور پیگیری کرد. سپاه دزفول، جاپایی پیدا کرد

و مدتی بعد، به دستور حسن باقری، اعزام نیرو کار را تمام کرد و دوکوهه متولد شد تا در فتح‌المبین، بشود اسطوره‌ای برای اردوگاه‌های جنگ؛ تا میزبان میهمانان عزیزی شود که از غرب به فرماندهی احمد متوسلیان و محمدابراهیم همت و نیروهای‌شان، به جنوب آمده بودند.

«نزدیک عملیات فتح‌المبین، حسن باقری با حاج‌احمد متوسلیان، شهید همت، آقارشید، فتح‌الله جعفری، مرتضی قربانی و رئوفی، در گلف جلسه داشتند. ما در این مواقع به اتاق عملیات مراجعه نمی‌کردیم. آن ساعت، گلف برق نداشت. در آن تاریکی، یک‌باره از انتهای راهرو سروصدای جروب‌بحث شنیدیم. برادر احمد متوسلیان به‌عنوان فرمانده نیروهای تهرانی از کردستان آمده بود و به آسانی زیر بار صحبت‌های حسن باقری و غلامعلی رشید نمی‌رفت؛ بحث می‌کرد که چرا باید این کار را بکنیم؟ چرا از فلان جا وارد می‌شویم؟ چرا این تعداد نیرو؟ و...»

وقتی حرف‌های‌شان تمام شد، حسن باقری طوری با منطق و استدلال و با شخصیت قوی خودش با آن‌ها برخورد کرد که این چند فرمانده بزرگوار که از قوی‌ترین نیروهای سپاه بودند، مثل موم نرم شدند. یکی از جاهایی که تسلط او را بر فرماندهان دیدم،

همین صحنه بود.)^۱

به رضا دستواره که مسؤول پرسنلی و رابط اعزام نیرو بود، اطلاع دادند تا این ساختمان متروکه و بی در و پنجره را راه اندازی کند. او با تکیه بر نیروهای بسیجی، در مدت کوتاهی این مکان را آماده کرد. در و پنجره‌ها را با پلاستیک پوشاندند، سرویس‌های بهداشتی را مهیا کردند و اتاق اعزام نیرو با دو جعبه مهمات کلاش، به جای میز تحریر، تجهیز شد.

کار، سنگین بود و هجوم نیروها قبل از عملیات فتح‌المبین و در زمستان سال ۱۳۶۰، امان به فرماندهان قسمت‌های مختلف گلف نمی‌داد. جعفر اسدی و جعفر مدنی‌زادگان، با تدبیر حسن باقری، به داد واحد اعزام نیرو رسیدند. روزی ۱۸ ساعت کار، از بار مشکلات کمی کاست. بعدها مدیریت این اردوگاه‌ها، به تیپ‌هایی که سازماندهی شده بودند، واگذار شد.

بعد از فتح‌المبین، هدف فرماندهان، آزادسازی خرمشهر در جنوب استان خوزستان بود. اردوگاه‌ها همچنان فعال بودند. اما این بار، نقطه ثقل فعالیت‌ها متوجه هتل ستاره می‌شود؛ مهمانسرای ۵ طبقه و بزرگ واقع در پایگاه پنجم شکاری امیدیه، به فرماندهی

۱. محمدعلی شیخ‌الاسلام. به نقل از کتاب: روایت زندگی حسن باقری، جلد اول

سرهنگ خلبان مصطفی اردستانی. اعزام نیرو دوباره اسباب‌کشی می‌کند. تدارکات، آشپزخانه، ترابری سنگین و سبک، همه بسیج شدند. همه دست به دست هم دادند تا نیروهایی را که بیشتر با هوایما و لباس شخصی و گاه عشایری وارد پایگاه می‌شدند، در سریع‌ترین زمان سازماندهی کنند و تحویل فرماندهان یگان‌ها بدهند. این زمان و در این مکان، اوج فعالیت هماهنگی و تجهیز امور مربوط به نیروها بوده است.

اردوگاه‌های اعزام نیروی گلف، تنها محدود به این مکان‌ها نبود. فرماندهان گلف، با دقت مسائل مربوط به آسایش و رفاه نیروها را در اردوگاه‌ها زیر نظر داشتند. در همین زمان، مجتبی مؤمنیان که از اعزام نیرو در گلف فعال بوده، مأمور رسیدگی و پیگیری مشکلات اردوگاه‌ها شد. فرماندهان گلف نسبت به وضعیت نیروها، آمار، غذا، بهداشت و مکان آن‌ها حساسیت نشان می‌دادند.

گلف به عنوان مرکز فرماندهی جنگ در سلسله عملیات آزادسازی مناطق اشغالی، نقش محوری داشت. گلف قلب تپنده عملیات بیت‌المقدس بود که به آزادی خرمشهر انجامید و ایران را غرق در شادمانی و سرور کرد. شاید یکی از دلایل گمنام ماندن گلف، سری بودن آن در زمان جنگ باشد.

فصل ششم

از مهر ۱۳۵۹ تا اواخر سال ۱۳۶۰، تمامی عملیات‌ها تحت نظارت و فرماندهی «ستاد عملیات جنوب» مستقر در پایگاه منتظران شهادت اجرا و بنا به ضرورت، قرارگاه‌های تاکتیکی در مناطق عملیاتی و نزدیک به محل درگیری تشکیل می‌شد و فرماندهان، عملیات را راهبری می‌کردند.

در ۲۳ دی ۱۳۵۹ با حضور آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای - نماینده امام در شورای عالی دفاع - و ۲۸ نفر از فرماندهان، جلسه بسیار مهمی در گلف برگزار شد و حسن باقری شرحی از مذاکرات این جلسه را به رشته تحریر درآورد. صورت جلسه‌ای که تنها سند

موجود از تصمیمات سرنوشت ساز آن روز و یادگار ارزشمند اوست. در آغاز این جلسه، حسن باقری گزارشی از وضعیت جبهه دشمن و خودی ارائه داده و تأکید کرده است که جنگ برای خروج از بن‌بست، به تغییر استراتژی، گسترش سپاه و حضور مردم نیاز دارد. شهید داوود کریمی، فرمانده وقت عملیات گلف نیز در ادامه اعلام می‌کند که ارتش، دیگر قدرت تهاجمی ندارد و مسؤولان می‌بایست به سپاه بها بدهند. وی همچنین می‌افزاید که جنگ باید به صورت مردمی درآید و در مرتبه اول اهمیت قرار گیرد.

پس از آن، آیت‌الله خامنه‌ای ضمن ابراز خرسندی می‌گویند: «بنده خیلی خوشحالم که شما به فکر آینده سپاه هستید. ما دو فرض برای مان مطرح است، یکی مسائل مقطعی است و یکی مسائل درازمدت و آیا این جلسه قدرت رسیدگی دارد یا نه؟ پیشنهاد من به شورای عالی [دفاع] این بود که سپاه را تجهیز کنید. برای طرح‌های نیمه‌مدت، واحدهای پیاده مکانیزه تشکیل بدهند و این خیلی مهم است. قرار شد که طرحش را آماده کنید و بیاورید تا در شورای عالی دفاع تصویب شود. شما باید طرح عمیق‌تری داشته باشید. شما در این جلسه، این خط را دنبال کنید.»^۱

۱. به نقل از مقدمه کتاب روایت زندگی حسن باقری، جلد اول

سپس چند نفر از فرماندهان به نوبت مسائل و مشاهداتشان را از محورها و حوزه مسئولیت خود بیان می‌کنند. صحبت آنان آمیخته با گلایه‌هایی است که کارایی ارتش و عدم ارتباط و هماهنگی با سپاه را با صراحت به چالش می‌کشد.

گزارش حسن باقری از این جلسه، با سخنان آیت‌الله خامنه‌ای، با عبارت محصول سخنان گفته و ناگفته جمع پایان یافته است که شاید بتوان آن را نخستین سند چشم‌انداز سپاه دانست. حسن باقری سخنان ایشان را در هشت بند نوشته است که رئوس آنها چنین است:

۱. واحدهای در خط، ارتباطی منسجم و منظم با تهران داشته باشند.

۲. سپاه پاسداران یک طرح عملیات استراتژیک بنویسد و این طرح طوری باشد که نیروهای غیرسپاهی و شبه‌نظامی را در بر بگیرد.

۳. سپاه پاسداران می‌بایست چشم‌انداز وسیع و طرحی برای آینده کشور داشته باشد.

۴. نباید کورکورانه جنگید. سپاه در بُعد سیاسی جنگ چه کار می‌خواهد بکند؟

۵. سپاه پاسداران طرح درازمدتی در خصوص مأموریت و سازماندهی خود بنویسد.

۶. فکری برای ادغام نیروهای مستقر در سپاه بشود.

۷. فکری برای تجهیزات و ابزار سپاه بشود.

۸. فلسفه‌ای برای سپاه نوشته شود که وجود معنوی خویش را دریابد.

این جلسه را می‌توان یکی از پراهمیت‌ترین جلسات برگزار شده در گلف دانست که منجر به گسترش سازمان رزم سپاه پاسداران شد.

فرماندهی کل سپاه در ماه‌های اولیه جنگ بر عهده مرتضی رضایی بود که پس از وی به محسن رضایی محول شد و جانشین فرمانده کل سپاه نیز شهید یوسف کلاهدوز بود.

این ترکیب نیز بعدها به وجود آمد: شهید حسن باقری، مسؤول اطلاعات عملیات و جانشین وی شهید حمید معینیان. رحیم صفوی مسؤول عملیات به جانشینی غلامعلی رشید و شیخ‌الاسلام نیز مسؤولیت اعزام نیرو را بر عهده داشت. در فاصله فروردین ۱۳۶۰ تا آبان ۱۳۶۰ که رحیم صفوی عهده‌دار فرماندهی بود، این پایگاه به نام ستاد عملیاتی جنوب شناخته می‌شد.

پس از آن، از آبان ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱ (بعد از عملیات رمضان)، با فرماندهی محسن رضایی، این مکان به «قرارگاه مرکزی مشترک کربلا» تغییر نام داد. از شهریور ۱۳۶۱ تا شهریور ۱۳۶۲ به فرماندهی مشترک شهید مجید بقایی و احمد غلامپور، قرارگاه تاکتیکی جنوب نام گرفت و بعد از آن تا سال ۱۳۶۷ به نام قرارگاه عملیاتی جنوب (کربلا) و از سال ۱۳۶۷ تا کنون به نام قرارگاه مقدم جنوب (کربلا) شناخته می‌شود.

مقام معظم رهبری در سال‌های نخست جنگ تا سال ۱۳۶۲، در گلف حضور چشمگیری داشت و جلسات بسیاری را با فرماندهان سپاه و ارتش و مسؤولان مرتبط در گلف برگزار کرد.

«نقش مرکزیت و هماهنگی قرارگاه عملیاتی جنوب کربلا از شهریور سال ۶۱ تا سال ۶۷ بسیار پررنگ شد و در عملیات‌های بزرگ بیت‌المقدس و فتح‌المبین و طریق‌القدس و والفجر هشت و کربلای چهار و پنج با همین نام انجام وظیفه کرد.

قرارگاه، حضور بسیاری از شخصیت‌های تراز اول کشور، اعم از نظامی و معنوی را نیز در خود تجربه کرده است؛ مقام معظم رهبری، آیت‌الله بهشتی، آقایان رجایی و باهنر، آیت‌الله مشکینی و موسوی اردبیلی، ائمهٔ جمعه و جماعات.

اوایل جنگ، یک اتاق جنگ متشکل از مسؤولین استان و نماینده ولی فقیه در مجموعه استان بود که امور جنگ را در استان مدیریت می کردند و تا یک مقطعی فعال بود. بعد از آن، تمام جلسات سری و فوق سری با حضور مقام معظم رهبری و آقای اکبر هاشمی رفسنجانی و علی شمنخانی و محسن رضایی، مجید بقایی، حسن باقری، احمد غلامپور، غلامعلی رشید و فرماندهان لشکرها، در اتاق جنگ قرارگاه عملیاتی جنوب رقم خورد. چهار عملیات بزرگ بیت المقدس، فتح المبین، ثامن الائمه و طریق القدس، پس از عزل بنی صدر و در این جا برنامه ریزی و فرماندهی شد.

شهید حسن باقری معتقد بود: «با بسیجی هایی که ما در اختیار داریم، توانمندیم و باید کارهای بزرگی را انجام بدهیم؛ سپاه می تواند جنگ را اداره کند و سازماندهی نیروهای مردمی را بر عهده بگیرد.» مقام معظم رهبری نیز بر آن صحنه می گذارند و می گویند: «باید از جنگ های کوتاه مدت برای یورش به دشمن استفاده کنیم و در این میان نیز طرح های بزرگ مان را اجرا کنیم.» همین موفقیت ها باعث شد که استراتژی جنگ تغییر کند و همین امر منتج به تشکیل قرارگاه سری نصرت از سوی علی هاشمی و شناسایی هورالعظیم شد که زمینه ساز انجام چند عملیات

بزرگ مثل خیبر و بدر شد.

هدایت عملیات توسط فرماندهان در قرارگاه اجرا می‌شد، با نیروهای نخبه‌ای مثل شهید حمید معینان، رحیم صفوی، حسن باقری، احمد سیاف، غلامعلی رشید، غلام محرابی و... مغز متفکر جنگ، قرارگاه عملیاتی جنوب (کربلا) بود؛ چه در بحث مهندسی و چه در زمینه پشتیبانی. خیاط‌ویس از نیروهای مهندسی بود که به جرأت می‌توان گفت خروار خروار مین از جبهه‌های مختلف جمع‌آوری می‌کرد؛ به گونه‌ای که آن‌ها را بار کامیون می‌کرد. رحیم صفوی هر گاه به این جا می‌آید، به یاد آن روزها، سراغ اتاق خیاط‌ویس را می‌گیرد و به آن جا سر می‌زند.

ابعاد فعالیت به حدی گسترده بود که صنف مکانیک‌های کشور در گلف حاضر بودند و برای تعمیر خودروها به جبهه‌ها اعزام می‌شدند. صنف نانویان از اقصی نقاط کشور در این قرارگاه برای رزمندگان نان می‌پختند و اصناف ما در جنگ نقش مهمی را ایفا کردند. با پشتیبانی عظیم مردمی، ما مشکلی از این بابت نداشتیم. البته همه این فعالیت‌ها را مرکز پشتیبانی قرارگاه سامان‌دهی می‌کرد. کم‌کم پرکان‌دیلیم محل آموزش شد. شهید علی غیور اصلی، از نیروهای انقلابی در ارتش بود که قبل از انقلاب از ارتش فرار

کرده بود. بعد از پیروزی انقلاب، به سپاه آمد و ابتدا نقش کلیدی در آموزش نیروها و به ویژه بچه‌های خوزستان داشت. بعدها فرمانده سپاه اهواز شد. آموزش‌های او زمینه شکل‌گیری تیپ‌ها و لشکرها و نیروهای عملیاتی بود. برای نمونه وقتی ما در هور می‌خواستیم عملیات کنیم، عشایر غیور عرب نیروهای آموزشی در اختیار یگان‌ها قرار می‌دادند.

اما در بخش فرهنگی، حضور علما و روحانیت در گلف مؤثر بود و احکام و مسائل اعتقادی را با تک‌تک افراد کار می‌کردند. نقش حاج صادق آهنگران هم خاص بود. وقتی ایشان در بین رزمندگان نوا سر می‌داد «ای لشکر صاحب‌زمان، آماده باش، آماده باش»، تمام لشکر نضج و نیرو می‌گرفت و آماده نبرد می‌شد.

قرارگاه کربلا سال‌های سال به نام گلف معروف بود؛ به خاطر این که، هم سابق زمین گلف بود و هم یک نام مختصر و کوتاه بود که بیان را راحت می‌کرد. به دلیل تعدد جبهه‌ها، نیروها از سراسر ایران به قرارگاه کربلا می‌آمدند و از این‌جا، بر اساس نیاز جبهه‌ها و به صلاح‌دید فرماندهان، اعزام می‌شدند. قرارگاه حمامی داشت که نیروها قبل از اعزام در آن غسل شهادت می‌کردند و راهی جبهه می‌شدند. در واقع خود را برای جنگیدن تا مرز شهادت آماده

می کردند و از دنیا رها می شدند. در واقع، لحظاتی که در این قرارگاه در انتظار اعزام بودند، گویا منتظر شهادت بودند. به همین خاطر به پایگاه منتظران شهادت معروف شد.

بعد از عزل بنی صدر، تعدادی از جوانان مثل عزیز جعفری، سیاف، حسن باقری، حمید معینیان، غلامعلی رشید و... طراحی های بزرگی برای عملیات ارائه دادند؛ با این هدف که چگونه دشمن را از خاک مان بیرون و به چه نحوی او را دنبال کنیم و در خاک دشمن پیشروی کنیم. این برنامه ریزی به طور معمول به سال ها شناسایی و برنامه ریزی نیاز دارد، اما بچه های ما در زیرزمین همین قرارگاه، ظرف مدت محدودی، با استفاده از اطلاعات شناسایی، تئوری های جنگ و عملیات های بزرگ را رقم می زدند. از این رو، دشمن بارها برای شناسایی اقدام کرد، ولی خوشبختانه نتوانست هیچ تعرضی به قرارگاه کند و از این جهت خوف عجیبی در دل دشمنان ایجاد کرده بود.

قرارگاه، نقش هدایت و فرماندهی را به نحو احسن ایفا می کرد و هماهنگی بین نیروهای بسیجی، ارتشی، سپاهی و مردمی را شکل می داد.

در کربلای پنج، اوج درگیری ما با ارتش عراق بود. پنج کیلومتر

در پنج کیلومتر ابعاد منطقه عملیاتی درگیری بود که هر کس وارد این منطقه می‌شد، یا ترکش می‌خورد یا شهید می‌شد یا دچار موج گرفتگی می‌شد و یا در نهایت اسیر می‌شد. فرماندهانی مثل حسن دانایی یا علی شمخانی اوضاع را از قرارگاه رصد کرده و فرماندهی می‌کردند.^۱

بعد از عملیات بیت‌المقدس و ایجاد قرارگاه کربلا، گلف به عنوان عقبه ستادی عملیات‌ها، محل رفت و آمد فرماندهان و مسؤولان شد. بعد از عملیات والفجر مقدماتی، گلف به منطقه ۸ سپاه واگذار شد. حمید معینان سال ۱۳۶۲ مسؤول عملیات منطقه ۸ شد. جلسات قبل و بعد عملیات‌ها، همیشه در این پایگاه انجام می‌شد. بعد از عملیات خیبر، پایین تپه، کنار بهداری و نقاهتگاه، یک ساختمان یک طبقه مستحکم و بتونی بود که شد قرارگاه خاتم الانبیاء علیهم‌السلام. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بیشتر مواقع بلافاصله بعد از رسیدن به جنوب، راهی گلف می‌شد و روند جنگ را از این محل پیگیری می‌کرد. تمام جلسات مهم برای عملیات پیروزمند والفجر ۸ در گلف برپا شد. وی در خاطرات روز یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ خود نوشته است:

۱. سردار احمد خادم سیدالشهدا (دانش‌پژوه)، روزنامه کیهان، ۵ مهر ۱۳۹۳

«بعد از دو سه روز کسالت، امروز احساس سلامت می‌کنم. قرار است بعد از غروب، برای عملیات به جنوب بروم. می‌تواند این حمله سرنوشت‌ساز باشد؛ هم در جنگ و هم در سیاست و هم در اقتصاد و به‌خصوص قیمت نفت. امکانات زیادی برای این حمله تهیه شده و خرج زیادی شده و نیروهای زیادی پای کار آمده‌اند. شش لشکر نیروی زمینی ارتش و همهٔ امکانات توپخانه و همهٔ هوانیروز و تمامی امکانات سپاه و نیروهای عظیم مردمی راهیان کربلا با آموزش‌های نسبتاً خوب و تعداد زیادی هواپیما و توپ‌های ضد‌هوایی و موشک‌های هاگ را پیرو بخشی از نیروی دریایی و مهمات فراوان و کارهای زیاد مهندسی رزمی، تاکنون برای هیچ حمله‌ای این مقدار نیرو و امکانات پای کار نیاورده بودیم. علاوه بر کارهای مهندسی بی‌سابقه‌ای که در منطقه در مدت چند ماه انجام گرفته.

فرماندهی جنگ هم به عهدهٔ من است و ستاد نیرومندی برای قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء علیهم‌السلام به کار گرفته‌ام که همهٔ امکانات جنگ را در خود دارد. البته دشمن هم آمادگی زیادی دارد. با این همه، نتیجهٔ کار در دست خداست و ما هم تسلیم رضای خدا هستیم و وظیفهٔ خودمان را انجام می‌دهیم.

به فرودگاه رفتم و ساعت شش و نیم به طرف اهواز حرکت کردم. باران می‌بارید. با اشکال در فرودگاه اهواز نشستیم. در هواپیما، لباس نظامی پوشیدم. به محل قرارگاه در گلف اهواز رفتم. مرکز سپاه است. جای امنی تهیه کرده‌اند. مقدمات حمله انجام شده و رأس ساعت ده شب تهاجم به دشمن از سه قرارگاه شروع می‌شود: دو قرارگاه از سپاه و یکی از ارتش. مراسمی داشتیم که فیلم‌برداری شد و من فرمان حمله را صادر کردم.

دو ساعت بیدار ماندیم. گزارش‌های اولیه دلالت بر شکستن خطوط دفاعی دشمن در همهٔ محورها داشت و دلیل بر غافلگیر شدن کامل دشمن. خوابیدم و گفتم اگر نیاز پیش آمد، بیدارم کنند.

ساعت سه بامداد بیدار شدم. اطلاع گرفتم. معلوم شد نیروی دریایی و سپاه، به خاطر ناآرامی دریا نتوانسته‌اند به اسکله‌های البکر و الامیه که جزو اهداف بود، برسند.^۱

جلسات ویژهٔ عملیات والفجر ۸، کربلای ۴ و ۵ هم به طور کامل در گلف انجام می‌شد. در خاطرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

۱. امید و دلواپسی: کارنامه و خاطرات علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴، به اهتمام سارا لاهوتی، دفتر نشر معارف انقلاب

بارها و بارها به جلسات گلف اشاره شده است. جلساتی که او و حسن روحانی با امرای ارتش، فرماندهان سپاه و مسؤولان بلندپایه کشوری داشتند. حتی در خاطرات سال ۶۵ ایشان، فصلی در ضمیمه کتاب، به گلف و معرفی آن اختصاص یافته است.

در سال ۶۷ و بعد از سقوط فاو، موانع روانی در ارتش عراق برطرف شد. ابتکار عمل به دست دشمن افتاد و رزمندگان قبل از این که فرصت یابند خود را با وضعیت جدید وفق دهند، با حوادث دیگری مواجه شدند. ارتش عراق در ۴ خرداد با سپاه‌های سوم، هفتم و گارد ویژه به شلمچه حمله کرد و منطقه آزاد شده در عملیات کربلای ۵ را در اختیار گرفت. در این عملیات نیز، دشمن از سلاح شیمیایی به طور وسیع بهره گرفت. پس از سقوط شلمچه، در حالی که دشمن برای هجوم به جزایر مجنون آماده می‌شد، نیروهای خودی، عملیات بیت‌المقدس ۷ را انجام دادند. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود در مورد علل عقب‌نشینی نیروهای ایران در شلمچه چنین نوشته است:

«با چند ماشین به سوی اهواز حرکت کردیم و ساعت دو بعد از ظهر به گلف رسیدیم. ناهار خوردیم و آقای محسن رضایی توضیحاتی کوتاه درباره شکست در شلمچه داد و سپس استراحت

کردیم. بعد از نماز مغرب، تا ساعت دوونیم بامداد، فرماندهان سپاه و فرماندهان لشکرهای ثارالله و الغدیر و کربلا و نجف اشرف و المهدی علیه السلام و فجر، درباره کیفیت عملیات و علل عقب نشینی توضیح دادند؛ بیشتر به خاطر آتش انبوه و فشار زرهی و پیاده و شیمیایی بود. ولی ضعف های جدیدی در روحیه ها و انگیزه ها و به تعبیری، ضعف توکل در اثر اتکاء بیشتر به امکانات دیده می شود. خواویدم. خبر رسید که عراق می خواهد به حملات خود در منطقه زید - در منطقه دفاعی ارتش - ادامه دهد. آماده باش داده شد و فرماندهان سپاه به منطقه رفتند تا به آن ها کمک کنند.»^۱

گلف حتی تا آخرین روزهای دفاع و پذیرش قطعنامه ۵۹۸، همیشه محل اصلی جلسات مهم و تصمیم گیری های سرنوشت ساز بود.

«سمینار فرماندهان در جنوب، از ابتدا تا انتهای جنگ در گلف برگزار می شد. تمام جلسات عملیات های خیر، بدر، والفجر ۸، کربلای ۴ و ۵ در گلف برگزار می شد. آقای هاشمی مرتب به گلف می آمد و با مسؤولان جنگ مشاوره می کرد. دائم به گلف

۱. پایان دفاع، آغاز بازسازی: کارنامه و خاطرات علی اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۷، به اهتمام علیرضا هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب

رفت و آمد می کردیم. آقای شمخانی که فرمانده نیروی زمینی سپاه شد، در گلف جلسات را برگزار می کرد. قرارگاه خاتم الانبیاء علیهم السلام در گلف بود و تمام جلسات در این محل تشکیل می شد. گلف محل توجیه فرماندهان گردانها بود و با سیستم ارتباطی مخابراتی قدرتمندی که با تهران و کل جبههها داشت، پیام می داد و پیام می گرفت و به رزمندگان ابلاغ می شد.

تصمیمات مهمی در گلف گرفته می شد. نقشه‌های دقیقی از مناطق عملیاتی تهیه شده بود. کوچک‌ترین تحرک دشمن در گلف رصد می شد و اطلاعات نسبت به دشمن و خودی‌ها در گلف موجود بود. تفکر تجهیزات محوری، در گلف تبدیل به تفکر ایمان محوری و خودباوری شد. قلب جنگ در گلف می تپید. حتی وقتی قطع‌نامه پذیرفته شد، ما آن‌جا شنیدیم و جلسه‌ای برای توجیه فرماندهان در این محل تشکیل شد.»^۱

قطعه‌نامه ۵۹۸ شورای امنیت در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق صادر شد. این قطعه‌نامه از نظر کمی و تعداد واژه‌های به کار گرفته شده، مفصل‌ترین و از نظر محتوا، اساسی‌ترین و از نظر ضمانت اجرا، قوی‌ترین قطعه‌نامه شورای

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری

امنیت در مورد جنگ بود. این قطعنامه بلافاصله از سوی عراق پذیرفته شد، ولی بعد از گذشت یک سال و هفت روز، در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و امام خمینی علیه السلام در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ در پیامی، پذیرش قطعنامه را اعلام کرد که به «نوشیدن جام زهر» معروف شد. پذیرش این قطعنامه، هر چند به معنای پذیرش آتش‌بس از سوی ایران بود، ولی عراق به حملات خود ادامه داد و مجدداً داخل خاک ایران شد تا نقاط مهمی از جمله خرمشهر را به دست بیاورد، تا با وضع بهتری در مذاکرات حضور داشته باشد، اما موفقیتی به دست نیاورد و نهایتاً جنگ در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت.

در فاصلهٔ حملهٔ مجدد عراق، رهبر معظم انقلاب در آخرین سفر خود به جبهه‌های جنگ که با حملات هوایی دشمن به مراکز حساس صنعتی و اقتصادی کشور همزمان بود، به اهواز سفر کرد، در گلف حضور یافت و در تاریخ ۱۰ مرداد ۶۷ برای اعضای لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سخنرانی کرد و نکات مهمی برای فرماندهان و نیروهای این لشکر گفت که برای نخستین بار عنوان می‌شد. برخی از فرازهای این سخنرانی چنین بود:

«قضایای جنگ هم که خودتان می‌دانید. جنگ مسؤولیتش با

من نیست، حالا هم نبوده، دیروز هم نبوده. عرض کنم که از سال ۶۲ به این طرف، بنده هیچ‌گونه مسؤولیتی در جنگ ندارم... (همچنین) مسائل دولتی، این سؤالی که آقای کوثری اخیراً کردند که چرا سیاست‌های دولت این نیست؟ خب، این مسؤولش دولت است، نه من. ممکن است بگویند خب، مگر دولت زیر نظر رییس‌جمهور نیست؟ نه، جوابش نه است... این حرف را، در نماز جمعه هم می‌شود زد، منتها من مصلحت نمی‌دانم توی نماز جمعه این چیزها را بگویم، یا در ملاء... باید شما این‌ها را بدانید؛ نه، مسؤولش من نیستم.^۱

دو روز بعد، در ۱۲ مرداد ۱۳۶۷ نیز جلسه‌ای با حضور آیت‌الله خامنه‌ای ریاست‌جمهوری وقت و محسن رضایی فرمانده کل سپاه در گلف برگزار شد. مجید مختاری از راویان جنگ سپاه در این جلسه حضور داشته و محتوای آن را به صورت مکتوب گزارش کرده است. در این جلسه، موضوعات متعددی از جمله وضعیت اجرای قطعنامه ۵۹۸، مأموریت نیروهای بسیجی حاضر در جبهه‌ها و آینده صدام در میانه رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی آمریکا و

۱. اسرار مکتوم (ناگفته‌های جنگ هشت‌ساله)، پژوهش و نگارش محمدحسن

شوروی مطرح شد. این جلسه ۱۷ روز بعد از ۲۷ تیر ۶۷ (اعلام رسمی و یکجانبه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران) برگزار شد. بخشی از نکات مطرح شده در این جلسه چنین بود:

«آیت الله خامنه‌ای: در طرح دبیرکل، يك روز مشخصی را جهت مذاکره برای تبادل اسرا معین کرده‌اند. ۲۱ روز پس از شروع، تبادل اسرا است و تا ۸۱ روز به طول می‌انجامد. پس از آن، مذاکرات آغاز می‌شود و کمیته تشخیص متجاوز به موازات سایر کارها، از همان روز اول تشکیل می‌شود؛ یعنی تشکیل کمیته تعیین متجاوز همان روز است و این نکته جالبی است.

محسن رضایی: پس معلوم است که آمریکا صدام را نمی‌خواهد... یا حداقل می‌خواهند از او به عنوان يك فشار استفاده کنند.

آیت الله خامنه‌ای: ما دیشب که از شما جدا شدیم، نامه استاندار را پیش من آوردند. عصری حاج احمد آقا می‌خواست با من تماس بگیرد، موفق نشده بود. یعنی من برنامه داشتم و آمده بودم در مسجد یادگان گلف و با رؤسای ادارات استان ملاقات داشتم. هنگامی که برگشتم، گفتند حاج احمد آقا تماس گرفته بود. خلاصه پس از دو سه بار تماس، ایشان پیام امام را به استاندار داده‌اند و

آقای میردامادی نیز پیام را برای من فرستادند. ایشان نوشته است که متن پیوست را جناب حاج احمد آقا قصد داشتند به جنابعالی (آیت‌الله خامنه‌ای) منعکس کنند، ولی موفق به پیدا کردن شما نشدند. با توجه به فوریت مسأله، مطلب را تلفنی برای بنده قرائت کردند که عیناً تقدیم می‌گردد. البته من نگفتم که به امام بگویند، ما با خود احمد آقا در میان گذاشتیم که یک فشاری... ایجاد کند، اما احمد آقا گفت که من بروم به امام بگویم و ببینم نظر ایشان چیست. متن پیام این است:

«حضرت حجت‌الاسلام خامنه‌ای دامت‌افاضاته. پس از سلام، پیغام شما را به حضرت امام رساندم که رزمندگان آماده هستند عملیات کنند. حضرت امام فرمودند که به هیچ وجه به خاک عراق حمله نکنید. حتی گلوله‌ای به طرف آنها شلیک نکنید. در صورتی که بمباران کردند، شما هم اگر صلاح دانستید، دستور بمباران را بدهید. شما نیرو مهیا داشته باشید، در صورتی که آنها حمله کردند و زمینی را تصرف کردند، شما هم به آنها حمله کنید. من اعلام کرده‌ام که قبول قطعنامه تاکتیکی نیست، حمله نقض آن است. قبل و بعد آتش بس ندارد. مرید احمد خمینی.»

آیت‌الله خامنه‌ای: الان عراقی‌ها کجا هستند؟

محسن رضایی: از فکة آمدند، چسبیده‌اند به روخانهٔ دویرج و تا عین خوش و موسیان حضور دارند.

آیت‌الله خامنه‌ای: میمک هم دست آن‌هاست؟

محسن رضایی: بله، ان‌شاءالله باید از این وضعیت در بیاییم، باید حداقل یک برنامه‌ریزی یک‌ساله یا دوساله داشته باشیم.

آیت‌الله خامنه‌ای: برنامه‌ریزی برای مرزها؟

محسن رضایی: بله، برنامه‌ریزی دفاعی، اصلاح، ترمیم، توسعه، بازسازی و آمادگی نیروها. کار بدون برنامه، همه چیز را از بین می‌برد.

آیت‌الله خامنه‌ای: حالا این نیروها را چه باید بکنیم، اگر آتش بس

شود، چه برنامه‌ای برای آن‌ها دارید؟

محسن رضایی: اگر آتش بس شود، باید بروند.

آیت‌الله خامنه‌ای: به اعتقاد بنده، اگر این‌ها برگردند، دو ضرر

دارد: یکی این که این‌ها خودشان احساس بدی پیدا می‌کنند و

دیگر این که یک نیروی حاضر و آماده‌ای از دست خواهد رفت، در

حالی که می‌شود کاری کرد که این‌ها از دست نروند. نه این که

این‌جا بمانند، بلکه از آن‌ها طبق برنامهٔ مشخصی استفاده شود. طرح

کدبندی نیروهای شهری، برنامهٔ خوبی است. کدگذاری گردانی

را روی این‌ها انجام دهیم، مثل تیپ الغدیر؛ یعنی پانزده گردان از آن‌ها را جدا کنیم و در یک مکان معین چند روز با هم زندگی کنند و همدیگر را خوب بشناسند. شغل، اسم گردان و فرمانده گردان را خوب آشنایی پیدا کند، مأموریت‌شان مشخص شود و سپس به شهرشان برگردند. سپاه می‌تواند مانند رابطون برای نگهداری خطوط، هر سال یک گردان را به منطقه بیاورد. اصلاً در اسلام هم رابطون یعنی مرزداران، فقط مرزداری می‌کنند، چه امر جالبی است؛ چون این نیروها تا جنگ است که بروند دنبال کارشان، در حالی که می‌شود به آن‌ها گفت ما در طول سال به نیرو نیاز داریم. سپاه از قبل بگوید برای نگهداری از مرز، به این تعداد نیرو نیاز است و این گردان‌ها با مأموریت سرزمینی برگردند. در این حالت، دو کار انجام شده است. هم ارتباط آن‌ها با سپاه نزدیکتر شده است و هم شما برای مرزداری، واحدهای منظمی درست کرده‌اید. در حال حاضر، این کار آسان‌تر و سهل‌تر انجام می‌گیرد.

محسن رضایی: بحث تداوم ارتباط است. باید مقرراتی باشد که سپاه بتواند این‌ها را در اختیار بگیرد. ما حتی باید به این‌ها اطلاعات نظامی بدهیم و با این‌ها ارتباط داشته باشیم. باید آموزش و تجارب مرزداری به آن‌ها منتقل شود. کلاً حفظ ارتباط از طریق جزوات

آموزشی، اردوگاه آموزش نظامی و رادیو و تلویزیون میسر است. این يك بخش از حمایت است. يك بخش هم، حمایت مسؤولین است که به طور جدی باید حمایت کنند و شرکت خودشان هم مهم است.

آیت الله خامنه‌ای: این کارها مال بعد است.

محسن رضایی: ما این کارها را قبلاً کردیم، ولی چون پشتوانه نداشت، موفق نبود. این مسأله باید روشن شود و يك حکم حکومتی و تشکیلاتی این موارد را باید معتبر کند. البته تمایل عمومی هم باید ایجاد شود، تمایل عمومی هم با تمایل حکومت ارتباط دارد.

آیت الله خامنه‌ای: البته شکی نیست که این کارها بودجه و امکانات می‌خواهد و باید جزو مأموریت‌های سپاه قرار گیرد، اما من در حال حاضر، طرح کلی برای سپاه نمی‌دهم، احتمالاً سپاه به این فکر بوده، من فقط این طرح را به عنوان يك علاج برای يك مشکل می‌گویم؛ چون این نیروها با شور و شوق آمده‌اند و باید از موقعیت استفاده کرد. آدم حیفش می‌آید که جمعیتی به این عظمت را از دست بدهد. نعمت باارزشی است...

حالا اگر آمدم سر قضیه مرزها و عراق کارشکنی کرد، مشکل ایجاد می‌شود.

محسن رضایی: يك مشکل اساسی اروند است. آیت‌الله خامنه‌ای: یکی از مشکلات، نکته‌ای است که در مورد اروند در قرارداد ۱۹۷۵ وجود دارد. در این قرارداد، يك نقطه‌ای در اروند است (احتمالا در حوالی جزیره مینو) که خط‌القعَر در داخل ایران است. این مجموعه اروند از خاک ایران گذر می‌کند. در این قرارداد است که وقتی کشتی‌ها به این منطقه رسیدند، باید پرچم ایران را بزنند و عبور کنند. البته باید يك حق و حقوقی هم بپردازند؛ یعنی در شط مشترک، يك جایی است که اهدار، ما هستیم.

محسن رضایی: سرگردنه است.

آیت‌الله خامنه‌ای: (با خنده) بله، سرگردنه جلویش را می‌گیریم. او می‌خواست این را هم بزند. او می‌گفت آزادی کشتیرانی در اروند و خلیج فارس نیز چون تنگه هرمز زیر نظر ماست. دیروز به من اطلاع دادند که هر دو (نظر صدام) را حذف کردند. به خاطر همین مسأله، صدام يك عده را ریخته در جبهه‌ها و های و هوی می‌کند.»^۱

در این روزها، گلف میزبان رهبر معظم انقلاب بود و ایشان

۱. نشریه تاریخ جنگ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، شماره دهم، ۱۳۷۴، تهیه و تنظیم محمد مختاری

می‌کوشید در برنامه‌های متعدد فرهنگی و عبادی، به رزمندگان روحیه ببخشید. جلسات متعدد عزاداری، سخنرانی و توجیه برگزار می‌شد و ایشان در آن جلسات شرکت می‌کرد.

«یک مرتبه بعد از پذیرش قطعنامه - درست خاطر نیست که عید فطر بود، یا عید قربان - عراق مجدداً حمله‌ای کرده بود و حضرت آقا برای سرکشی به پادگان گلف آمدند. جالب است که آقا، حتی در این وضعیت هم نماز عید را حذف نکردند و به همراه دیگر پاسدارها که حدود ۲۰ نفر بودند، نماز جماعت خواندند و وقتی بنده رسیدم، ایشان در حال خواندن خطبه‌ها بودند.»^۱

گلف پس از پایان جنگ هم مرکز مهمی برای بازسازی و پاکسازی مناطق آلوده به مین و مواد منفجره و تدارکات پاسداران و بسیجیان برای امور رفاهی و فرهنگی بود و فرماندهان بزرگی را به خود دید.

با شهادت حجت‌الاسلام فضل‌الله محلاتی نماینده حضرت امام علیه‌السلام در سپاه پاسداران در سال ۱۳۶۵، این پایگاه به نام این شهید نامگذاری شد، اما باز هم با همان نام اولیه‌اش یعنی گلف خوانده می‌شد. گلف تا انتهای جنگ تحمیلی، همیشه مرکز ثقلی برای

۱. سردار محمدحسین نجات، آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقری

دفاع مردم ایران در برابر تجاوز ماند و نقش خود را در جنگ بازی کرد و اکنون در ردیف آثار ملی دفاع مقدس قرار دارد.^۱

۱. اطلاعات ریز مربوط به اشخاص و واحدهای درگیر در گلف، در گفت و گو با فتح الله جعفری و محمدعلی شیخ الاسلام به دست آمده است. همچنین از کتاب روایت زندگی شهید حسن باقری به کوشش سعید علامیان، انتشارات مؤسسه شهید حسن باقری به عنوان یک منبع استفاده شده است.

منابع

- چزابه؛ خاطرات سردار فتح‌الله جعفری، انتشارات سورۀ مهر، ۱۳۸۴
- روایت زندگی حسن باقری، جلد اول، به کوشش سعید علامیان، انتشارات مؤسسۀ شهید حسن باقری، چاپ اول، دی ۱۳۹۰
- روایت زندگی حسن باقری، جلد دوم، به کوشش سعید علامیان، انتشارات مؤسسۀ شهید حسن باقری، چاپ اول، ۱۳۹۲
- کالک‌های خاکی؛ خاطرات محمدعلی عزیز جعفری، گلعلی بابایی، انتشارات سورۀ مهر، چاپ اول
- عبور از بحران: کارنامه و خاطرات علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، به اهتمام یاسر هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب
- امید و دل‌واپسی: کارنامه و خاطرات علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴، به اهتمام سارا لاهوتی، دفتر نشر معارف انقلاب
- پایان دفاع، آغاز بازسازی: کارنامه و خاطرات علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۷، به اهتمام علیرضا هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب

اسرار مکتوم (ناگفته‌های جنگ هشت‌ساله)، پژوهش و نگارش محمدحسن محققى،

تهران، نشر ۲۷، ۱۳۹۳

روزنامه کیهان، ۵ مهر ۱۳۹۳

نشریه تاریخ جنگ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، شماره دهم، ۱۳۷۴

آرشیو اسناد و گفت‌وگوهای مؤسسه شهید حسن باقرى

مرکز اسناد ستاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس سپاه محمد رسول الله ﷺ

مصاحبه‌ها

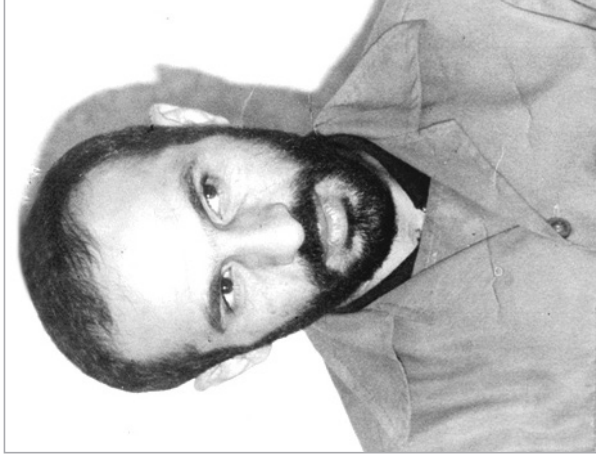
مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفرى

مصاحبه نویسنده با محمدعلی شیخ‌الاسلام





حسن باقری؛ بنیانگذار و اولین فرمانده اطلاعات سپاه



داوود کریمی؛ اولین فرمانده عملیات سپاه



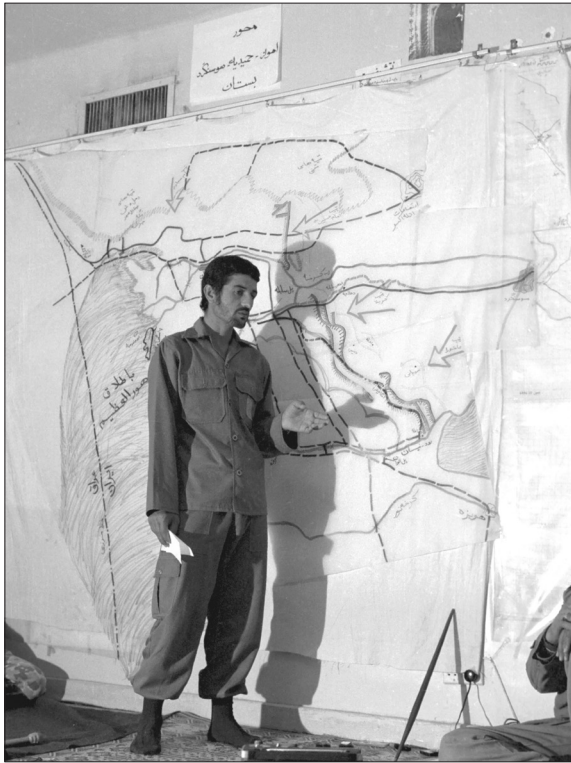
نمای ورودی ساختمان پایگاه منتظران شهادت



سردار شهید حسن باقری و همزمانش در محوطه پادگان گلف



اتاق اطلاعات و عملیات



سردار محمدعلی (عزیز) جعفری در حال توجیه نقشه/ پادگان گلف

قطعه‌های از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

| | |
|---|--|
| <p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p> | <p>یادمان جنوب</p> |
| <p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p> | <p>یادمان‌های غرب و میانی</p> |
| <p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دوپازا ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساوین • ۱۲- پیرانشهر ۱۳- اشنویه</p> | <p>یادمان‌های شمالغرب</p> |